



در باب جنگ

- آشنایی با جنگ تحمیلی از زوایای اجتماعی، اقتصادی و تاریخی
- یادداشت‌هایی در باب دفاع، خشونت و آیات آغازین سوره‌ی توبه
- و ...

فهرست

- ۳..... یادداشت سردبیر / صالح میرزایی
- ۵..... درنگی در دفاع / علی عبداللّهی
- ۹..... جنگ؛ گریزناپذیر یا قابل پیشگیری؟ / عباس عبدی
- ۱۸..... نگاهی به اقتصاد ایران در دوران جنگ / رجبعلی مزروعی
- ۲۶..... تحلیل تاریخی جنگ تحمیلی / عبدالله ناصری
- ۳۱..... مرگ خدا و افزایش خشونت / ناصر مهدوی
- ۳۶..... گفتگویی در باب دفاع مقدس / قاسم بشیری
- ۴۷..... از عهد تا قتال (بازخوانی آیات آغازین سوره‌ی توبه) / علی عبداللّهی
- ۶۳..... بوی خوش آشنایی (روایت یک بازدید) / آنا کاظمی

یادداشت سردبیر

* صالح میرزایی
سردبیر و فعال اجتماعی



بسمه تعالی

مفتخریم که اولین شماره ویژه‌نامه کوجه در سال ۱۴۰۱ را با عنوان "در باب جنگ" به شما مخاطب عزیز ارائه می‌نماییم.

در طول تاریخ حیات آدمی، جنگ از پدیده‌های دلخراش و ویرانگر هر جامعه‌ای بوده است. اگرچه با پیشرفت زمان و تکامل آدمی بسیاری از روحيات و عادات او تغییر یافت، ولی خوی حیوانی این موجود دوبا یک چیز را در او ثابت نگه داشت و آن میل به قدرت‌طلبی و توسعه قلمرو تحت سلطه‌اش بود.

جنگ پدیده‌ای پیچیده با نتیجه‌ای ساده است، نتیجه‌ای که در چند کلمه خلاصه می‌شود: مرگ، ویرانی، یتیمی، خون و... در دنیای امروز که با انواع و اقسام جنگ‌ها (نرم و سخت) و انواع جنگ‌افزارهای نوین و پیشرفته روبه‌رو هستیم، و از طرفی صنعت نظامی که به عنوان یکی از پردرآمدترین صنایع حال حاضر به حساب می‌آید، نمی‌توان از کنار پدیده جنگ به آسانی گذشت. غالباً تئورسین‌های جنگ سیاسیون و مجریان آن نظامیان هستند، ولی بیشترین آسیب را در این بین غیرنظامیان، خصوصاً زنان و کودکان متحمل می‌شوند.

جنگ پدیده‌ای چند وجهی است که از مناظر سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و... قابل تحلیل و بررسی است. حتی از منظر هنری هم می‌توان به جنگ نگاه کرد. آثار و نتایجی که از جنگ باقی می‌ماند نیز از این مناظر قابل تامل و بررسی است.

انسان به طور طبیعی میل به دفاع از خانه و کاشانه خود را دارد و چشم طمع دیگران را بر مال و خاک و ناموس خود بر نمی‌تابد. ایران عزیز هم که در طول تاریخ همواره مورد طمع بیگانگان بوده است، جنگ‌های زیادی به

خود دیده است. آخرین جنگ مستقیم ایران، با رژیم بعث عراق بود که به "جنگ تحمیلی" و یا "دفاع مقدس" شهرت دارد. جنگی که در ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹ بر کشورمان تحمیل شد، اما با مجاهدت و ایستادگی جانانه‌ی مردم و اتحاد همگانی همه گروه‌ها روبه‌رو شد. از هر قومیت با هر مذهبی لباس رزم بر تن کردند تا ذره‌ای از خاک وطن به دست بیگانگان نیافتد. جوانان دلیری که در برابر توپ و تانک رژیم بعث سینه سپر کردند و خون پاکشان بر زمین جبهه‌ها جاری شد. مادران و پدرانی که عزیزان رشید خود را رهسپار میدان نبرد می‌کردند ولی یا پیکر بی‌جان جوانان خود را تحویل می‌گرفتند و یا مشتی استخوان. جا دارد از طرف خود و همه‌ی دست‌اندرکاران نشریه کوچه یاد این عزیزان را گرامی داریم و بر دستانشان بوسه بزنیم، و بگوییم قدردان جان‌فشانی‌هایشان هستیم. ایثار ایشان یک کار بزرگ و ارزشمند ملی بوده است که ایشان قهرمانان ملی این سرزمین‌اند (فارغ از هر نوع گرایش سیاسی و عقیدتی).

دوستان ما در این شماره از ویژه‌نامه کوچه تلاش کرده‌اند تا با بهره‌گیری از اساتید صاحب‌نام، پدیده جنگ با محوریت جنگ هشت ساله ایران و عراق را در بوته نقد و بررسی بگذارند و از مناظر مختلف آن را رصد کنند.

امید آن‌که این شماره نیز همچون شمارگان پیشین مورد توجه مخاطبان عزیز قرار گرفته، و در نهایت با نظرات و بازخوردهای خود ما را در جهت ارتقا کیفی نشریه کوچه یاری نماید.

♦ لازم به ذکر است، پاسخ پرسش‌های مطرح شده و همچنین مطالب ارسالی توسط اساتید لزوماً نظر "کوچه" نیست، و صرفاً بر اساس اصل امانت‌داری علمی عیناً منتشر می‌گردد.

درنگی در «دفاع»

با احترام به شهداء گم‌نام جنگ تحمیلی

* علی عبداللّهی - پژوهشگر



در این مجال می‌گویم که کنکاشی پیرامون موضوع «دفاع» انجام دهم. این کنکاش، ایضاً بعضی از مفاهیم مرتبط به دفاع را دربرمی‌گیرد. سعی‌ام بر این است که ترتیب منطقی میان مفاهیم را رعایت کنم و از مفاهیم «زیرین» به مفاهیم «رویین» برسم.

انسان، یا تن است، یا برخوردار از تن (بسته به این که او را موجودی تک‌ساحتی - صرفاً تن - بدانیم، یا چندساحتی، که تن، فرع بر ساحتی اصیل‌تر است). در تن نیازهایی ریشه دوانده که اگر ارضاء نشود، بقاء آن به خطر می‌افتد یا کیفیت بقاء آن کاهش می‌یابد. همین موجب می‌شود که انسان در جهت برآوردن آن‌ها کارهایی انجام دهد. اما انسان، یک فرد نیست و از لحظه‌ی انعقاد نطفه، یک جمع او را پدید می‌آورد؛ یعنی کسانی که با یک‌دیگر آمیزش جنسی داشته‌اند: والدین. پس از تولد، او با این جمع و جمع‌های دیگر در ارتباط است که آن‌ها نیز تن یا برخوردار از تن‌اند و نیازهایی دارند. انسان‌ها در این نیازمندی‌ها مشترک هستند و از راه‌های یکسانی به آن‌ها پاسخ می‌گویند (مثلاً تشنگی همه با آب رفع می‌شود). تعدّد نیازمندان، و نیاز ایشان به چیزهای یکسان، «تزامم» ایشان را در پی می‌آورد و ممکن است که این التزامم به «تنازع» بینجامد.

تن، محدود است؛ لذا نیازهای آن محدود است. اما بی‌نهایت‌طلبی انسان‌ها موجب می‌شود که آن‌ها به ارضاء نیازهای تن اکتفاء نکنند و به دنبال «خواست»‌های آن به راه بیفتند و «مازاد» بر نیازهایش چیزهایی بجویند. بی‌نهایت‌طلبی ایشان با بهره‌مندی از چیزها پایان نمی‌پذیرد و این ویژگی، آنان را سوق می‌دهد که چیزها را به تملک خود درآورند. اما آن‌ها در این جا هم نمی‌ایستند و از تملک چیزها به تملک انسان‌های دیگر، که به آن چیزها محتاج‌اند یا مالک آن‌ها، پل می‌زنند تا ایشان را به تحقق خواسته‌های خود وادارند. این‌ها، همه، در جهت

«اختصاص» چیزها یا مالکان آنها به خود است تا تزامنها در مسیر ارضاء نیازها و برآوردن خواسته‌ها از میان برود یا به حدّ اقل برسد. روشن است که اگر خواسته‌ها حدّ یقف نداشته باشد (که ندارد)، کوشش در جهت تملک چیزها و مالکان آنها نیز پایان نخواهد داشت (: تنازع مستمر).

از نیازهای بنیادین انسان، نیاز به مکانی برای سکونت است: جایی که او مایحتاج (: مایملک) خود را در آن نگه دارد؛ یعنی «خانه». چنین مکانی صرفاً برای نگه‌داری نیست و از کارکردهای دیگری نیز برخوردار است؛ از جمله تأمین دمای مناسب و مخفی‌داشتن ساکنان از نگاه دیگران. البته همه‌ی نیازهای مکان‌مند انسان در خانه ارضاء نمی‌شود و او به مکانی وسیع‌تر محتاج است تا با آن بتواند همه‌ی نیازها خود را برآورد؛ مکانی مشتمل بر آب، کشت‌گاه، گیاه، راه، سنگ، خاک، و... .

در اجتماع‌های قبیلگی، نسب، عاملی بود که به انسان‌ها پی‌وند می‌بخشید و اعضاء قبيله در ارتباط با یک‌دیگر نیازهای متقابل خود را برمی‌آوردند و همین اقتضاء می‌کرد که آنها در مکان واحدی سکونت‌گزینند تا به یک‌دیگر به آسانی دسترسی یابند. این «خانه‌ی جمعی»، بُن‌مایه‌ی مفهوم «وطن» است: سکونت‌گاه انسان‌هایی که نسبتی خاص (نسب یا غیره)، آنها را به یک‌دیگر پی‌وند داده و انسان‌های دیگر، در سکونت در آن مکان، بر ایشان «سبقت» نگرفته‌اند. همین موجب می‌شود که ساکنان اولیّه نسبت به آن مکان از حقی برخوردار باشند که دیگران (: غیر ساکنان اولیّه) از آن بی‌بهره‌اند. به عبارت دیگر، کسانی که زودتر از دیگران در یک مکان سکونت گرفته‌اند، به تصرف در آن جا و بهره‌مندی از منافع آن سزاوارترند و دیگران حق ندارند ساکنان قبلی را از آن مکان بیرون کنند یا بدون اذن آنها از سکونت در آن جا و منافع آن بهره‌مند شوند.

بر پایه‌ی آنچه گفته شد، «دفاع» معنا می‌یابد. دفاع در وقتی اتفاق می‌افتد که شخص یا قومی در معرض تجاوز به مایملک خود (: زیاده‌خواهی دیگران) قرار بگیرد و برای همین به دفع آن برخیزد.

بناءً بر این، انسان‌ها مالک تن، اموال، خانه و سرزمین خویش‌اند و موظف‌اند که بدون اذن کسی در مملوکات او تصرف نکنند. اگر می‌خواهند که در سرزمینی جز سرزمین فعلی ساکن، یا از منافع آن بهره‌مند شوند، باید با ساکنان قبلی (: مالکان فعلی) رابطه‌ای بر اساس «قرارداد» و «تبادل منصفانه» پدید آورند و از فتح و «غصب» آن سرزمین (: بی‌نهایت‌طلبی در خواست مکان با هدف بهره‌مندی از منافع آن: کشورگشایی) بپرهیزند.

بر پایه‌ی آن‌چه که گفته شد، «دفاع» معنا می‌یابد. دفاع در وقتی اتفاق می‌افتد که شخص یا قومی در معرض تجاوز به مایملک خود (: زیاده‌خواهی دیگران) قرار بگیرد و برای همین به دفع آن برخیزد. متجاوز، حیات را از تن می‌ستاند، به آن آسیب می‌زند، و انجام کارهای دل‌خواه خود را که در بیش‌تر موارد، مطلوب صاحب تن نیست، بر او تحمیل می‌نماید (تجاوز جنسی، یک نمونه است که معمولاً دامان زنان را می‌گیرد). او اموال را به یغما یا از میان می‌برد و (همه یا بیش‌تر) منافع سرزمین را به خود اختصاص می‌دهد و چه‌بسا ساکنان قبلی را از آن بیرون کند.



در وقت هجوم، همه‌ی ساکنان سرزمین، توانا بر دفاع یا خواهان آن نیستند؛ لذا عده‌ای، به جبر یا اختیار، انجام این کار را به عهده می‌گیرند (: سرباز) و دیگران نیز به آن‌ها یاری می‌رسانند. وقتی که دفاع از «خود»

به دفاع از «دیگری» بسط می‌پذیرد، «ایثار» هویدا می‌شود. اشخاصی، به جبر یا اختیار، از تن، امنیت و راحتی خود می‌گذرند تا دیگران در امان بمانند. اگر این گذشت به مرگ ایشان منجر شود، آن‌ها «شهید» اند: کسانی که کشته شده‌اند تا دیگران کشته نشوند.

شهیدان، «گواه» اند. آن‌ها گواه‌اند که انسان می‌تواند (و گاه می‌خواهد) از خود بگذرد. می‌تواند (و گاه می‌خواهد) به هر قیمتی به حیات خود ادامه ندهد و وقتی که «آزادی» او به خطر می‌افتد و صدای پای «تحمیل» به گوش می‌رسد، مرگ عزیزانه را بر زندگی ذلیلانه ترجیح بدهد. می‌تواند (و گاه می‌خواهد) خود را به ورطه‌ی مرگ بیفکند، اما دست‌آوردهایی که عمر خود را برای تحصیل آن‌ها صرف کرده، از میان نرود. می‌تواند (و گاه می‌خواهد) خودش بمیرد، اما مرگ همسر، فرزند، والدین، دوستان و هم‌وطنان خود را نبیند.

اما آنچه که «پس از شهادت»، شاید به اندازه‌ی خود شهادت، ارزش و اهمّیت دارد، پیش‌گیری از مصادره‌ی شهداء است. شهید، کشته می‌شود تا کسی امنیت، آزادی و اموال او و هم‌وطنان‌اش را سلب و تصرف نکند. اگر کسانی تدبیر سرزمین «شهیدپرور» را به دست بگیرند که انسان‌ها (بگو: شهیدپروران) را به بند بردگی می‌کشند و اموال‌شان را به خود و خویشان‌شان اختصاص می‌دهند، شهادت شهیدان خنثی و بی‌اثر شده است (بگو: آن‌ها دوباره کشته شده‌اند). باید «ذاکران» به هم رسند و پیام شهیدان (: مدافعان) را به «جنگ‌نندگان» برسانند تا کسی گمان نبرد که شهداء، مسبب بردگی و فقر ساکنان سرزمین‌اند یا این وضعیّت، اقتضاء دفاع آن دل‌آوران سخاوت‌مند است.

جنگ؛ گریزناپذیر یا قابل پیشگیری؟

* عباس عبدی - روزنامه‌نگار



۱. لطفا در ابتدای بحث تعریفی جامعه‌شناختی از جنگ ارائه فرمایید.

جنگ پدیده‌ایست که با تاریخ بشر قرین است و بعید می‌دانم که هیچ وقت از بین برود. دلایل آن هم متعدد و گوناگون است. گرچه پدیده‌ی زشتی است و باید با آن مخالفت کنیم و صلح طلب باشیم، ولی گریزی هم از آن نیست. این طور نیست که اگر بخواهیم، می‌توانیم جنگ را از بین ببریم. به خاطر ویژگی‌های عمومی حاکم بر تغییرات، موازنه‌ی قوا به هم ریخته و منشا جنگ می‌شود. مواردی مانند تغییرات تکنولوژیک و جمعیتی و اقتصادی و نیز تشدید تضاد منافع ناشی از این تغییرات و مسائل مختلف دیگری مثل قدرت‌طلبی، می‌تواند زمینه ساز جنگ باشد. و هرچه هم که جلوتر می‌رویم عوارض و تبعات جنگ گسترده‌تر و وحشتناک‌تر می‌شود، به طوری که امروز بیش از همیشه نگران استفاده از تسلیحات هسته‌ای هستیم و اینکه ممکن است دنیا با یک جنگ هسته‌ای به پایان برسد.

فراموش نکنیم که هر آن ممکن است اتفاق اشتباهی هم رخ بدهد ولی تبدیل به یک جنگ تمام عیار و واقعی بشود. در طول جنگ سرد هم این اتفاق یکی دو بار رخ داد. حالا خوشبختانه به هر دلیلی منجر به جنگ نشد و اشتباهاتی که مرتکب شده بودند را تصحیح کردند، ولی در شرایط امروزه اوکراین معلوم نیست که دیگر منتظر تصحیح اشتباهات بمانند. به هر حال این یک واقعیتی است که آنچه که دنیا را تهدید می‌کند نهایتاً همین جنگ است.

از لحاظ جامعه‌شناختی هم به نظرم باید بین دو نوع جنگ تمایز جدی قائل بود. اول جنگ میان کشورها و جنگ کلاسیک که تابع قواعد بین‌المللی، قوانین ژنو و اسرا و خیلی چیزهای دیگر است. نوع دیگر و بدتر جنگ هم جنگ داخلی است. جنایاتی که شما در جنگ‌های داخلی

می بینید به ندرت در جنگ‌های بین کشورها دیده می‌شود یا حداقل خیلی کمتر دیده می‌شود. بنابراین میان این دو نوع جنگ هم باید کاملاً تمایز قائل بود.

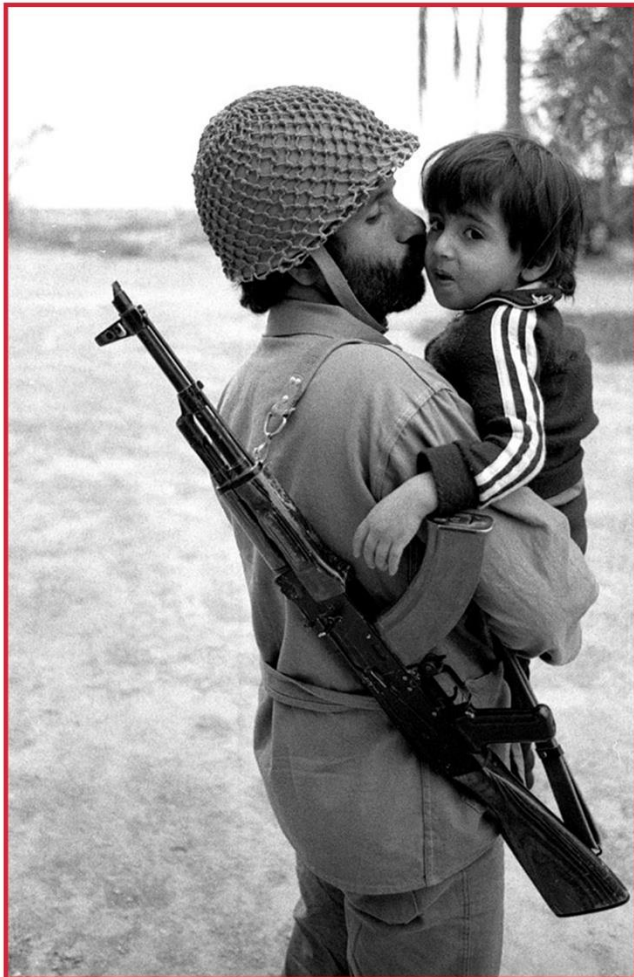
فراموش نکنیم که هر آن ممکن است اتفاق اشتباهی هم رخ بدهد ولی تبدیل به یک جنگ تمام عیار و واقعی بشود. در طول جنگ سرد هم این اتفاق یکی دو بار رخ داد. حالا خوشبختانه به هر دلیلی منجر به جنگ نشد و اشتباهاتی که مرتکب شده بودند را تصحیح کردند، ولی در شرایط امروزه اوکراین معلوم نیست که دیگر منتظر تصحیح اشتباهات بمانند.

وقتی که جنگ آغاز می‌شود، زمین بازی را عوض می‌کند. نگاه و برخورد آدم‌ها و خیلی چیزهای دیگر را تغییر می‌دهد. به عنوان نمونه چیزی که در قرن بیستم خیلی جدی شد این جنگ‌های بالکان بود؛ جنگ‌هایی که نهایتاً نیروهای بین‌المللی هم دخالت کردند و اوضاع را به گونه‌ای کرد که همسایه‌هایی که ده‌ها سال با هم زندگی می‌کردند و با هم بزرگ و حتی فامیل شده بودند، در جریان جنگ به صرف این که از دو نوع دین، دو نوع نژاد و مذهب بودند، رو به روی هم قرار گرفتند و بدترین جنایات را علیه هم‌دیگر انجام دادند. این وضعیت جنگ است و به هیچ وجه هم از آن گریزی نیست. فقط می‌شود هزینه‌های جنگ‌طلب‌ها را بیشتر کرد که فکر می‌کنم موضوع بحث شما این نیست. پرسش شما بیشتر راجع به اصل جنگ بود، بنابراین نباید فراموش کنیم که جنگ اساساً فضای بازی را تغییر می‌دهد. همچنان که در شرایط جنگی حق و باطل نیز معنایش متفاوت می‌شود، آزادی بیان متفاوت می‌شود، و خیلی چیزها در ذهن شهروند درگیر با جنگ دچار تحول می‌شود.

۲. بسیاری معتقدند که از بُعد اجتماعی، بیشترین آسیب در جنگ به ساختار خانواده وارد می‌شود. لطفاً توضیحی در مورد دگرگونی ساختاری در جنگ، با محوریت ساختار خانواده بفرمایید.

درست است. نهاد خانواده با نهادهای دیگر فرق دارد. نهادهای دیگر متشکل از افراد و چیزهای دیگر هستند و عموماً قراردادی هستند. مثلاً نهاد دین، نهاد رسانه، نهاد دولت، نهاد آموزش، همه‌ی این‌ها بر اساس قرارداد بوجود می‌آیند. در حالی که نهاد خانواده یک نهاد طبیعی است. در واقع خانواده چیزی غیر از افرادش نیست. خب! جنگ هم همه‌ی افراد را درگیر خود می‌کند. نان‌آور خانواده را به جنگ می‌برد، او را از بین می‌برد و معلول می‌کند. بمباران نیز گریبان آن‌ها

را می‌گیرد. اگر جنگ گریبان اقتصاد را بگیرد، خود اقتصاد که دردش نمی‌آید! عوارض آن از طریق انتقال به مردم و به خانواده است که ایجاد بحران می‌کند. بنابراین درگیر بودن خانواده با عوارض جنگ امری طبیعی است و جای دیگری قرار نیست که در مقایسه با خانواده دچار بحران جدی شود. خانواده رکن اساسی جامعه است و همه‌ی خوشی‌ها و سختی‌ها نهایتاً باید در خانواده سرریز شود و جنگ هم از این قضیه مستثنی نیست.



۳. یکی از مهمترین آثار اجتماعی جنگ، مسئله جمعیت و به هم خوردن نسبت جمعیتی در جامعه است. لطفاً در این باره توضیحی بفرمایید و راه‌های کاهش عوارض مخرب این مسئله را بیان نمایید.

یکی از عوارض جنگ مهاجرت نیروهاست که در جنگ تحمیلی هم موضوعی جدی بود. مثلاً اگر به آبادان یا خرمشهر نگاه کنیم، این شهرها دیگر به شرایط قبل خود بازنگشتند. برخی از مهاجرت‌ها درون استانی است و برخی به کشورهای دیگر. مهاجرت‌های بزرگ و آسیب‌زا از ویژگی‌های جنگ است، و آثار آن در جمعیت جدی است. در حین جنگ بخشی از نیروها تعدادشان بسیار کم می‌شود. آن‌هایی که کشته می‌شوند کمتر از میان کودکان و زنان و افراد مسن هستند، و بیشتر نیروهای جوان و میانسال‌اند. اگر شما هرم جمعیتی ایران و کشورهای درگیر جنگ را نگاه کنید دقیقاً و به راحتی می‌توانید آثار جنگ را روی یک گروه سنی خاص ببینید.

جابجایی‌های جمعیت البته آثاری هم بر رشد جمعیت دارد. جنگ شرایطی می‌سازد که در آن علاقه یا انگیزه‌ی انسان برای فرزندآوری بیشتر می‌شود. تمام کشورهای اروپایی به خصوص بعد از جنگ جهانی دوم رشد جمعیتی بیشتری را تجربه کردند. البته این روند رشد جمعیت در اروپا در ادامه کاهش پیدا می‌کند، که البته هر کدام از این پدیده‌ها دلایل و عوامل خود را دارند. در مورد این که چگونه می‌شود عوارض مخرب جنگ را کم کرد، باید برای هر جنگی و هر شرایط اجتماعی خاصی، در مورد راه حل‌های خاص خودش بحث و گفت‌وگو کرد. چیزی نیست که بتوان حکم کلی در موردش صادر کرد. ولی اصل اساسی این است که باید جنگ را زود تمام کرد تا عوارض آن تصاعدی و ویرانگر نشود، به خصوص جنگ‌هایی که خیلی فراگیر و همه‌جانبه هستند.

۴. برخی نظریه پردازان جامعه‌شناسی جنگ بر این باورند که، یکی از مهم‌ترین عوامل بروز جنگ عدم اعتقاد به کرامت انسانی است. این مسئله را در دنیای امروز که شعار حفظ کرامت انسانی و حقوق بشر به وفور شنیده می‌شود چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به نظر من این سخنان خیلی انتزاعی و ایده‌آل‌گرایانه است. جنگ یک واقعیت جدی است. شما این جنگ اوکراین را ببینید. خب به این چه می‌گویند؟ کرامت انسانی یعنی چه؟ کدام طرف نادیده گرفته؟ یک کشور فکر می‌کند که آن یکی می‌خواهد عضو ناتو شود و این بقای آنان را تهدید می‌کند - مهم نیست با این فکر موافقیم یا مخالف - این کشور هم پیش‌دستی می‌کند و می‌گوید که من به تو حمله می‌کنم. آیا آن‌هایی هم که حمایت کردند که «اوکراین تو بیا و عضو ناتو بشو» اینجا مسئولند یا خیر؟ اصلاً این‌طور نیست که فکر کنیم که فقط آدم‌های فاسد و فاجر جنگ به راه می‌اندازند. نه، خیلی جنگ‌ها هم ممکن است از طرف آغازگر جنگ با انگیزه‌های خوب و قابل فهمی شروع شوند؛ البته باید توضیح داد که قابل فهم به این منظور نیست که کارشان حتماً قابل دفاع است. منظور این است که واقعیت بشری همین است. یعنی نمی‌توان این واقعیت را از جامعه‌ی بشر از بین برد. تنها کاری که می‌توان کرد این است که ساختارهایی را تعبیه کنیم که هزینه‌ی آغاز به جنگ را بالا ببرد. با مسائل اخلاقی و حفظ کرامت انسانی و این قبیل مسائل اساساً نمی‌شود با مسئله‌ی جنگ روبرو شد و آن را حل کرد. این موضوعات مربوط به حوزه‌ی روانشناسی فردی و اخلاقی است، در حالی که جنگ یک نوع واقعیت عینی در جوامع بشری است. این بشر در طول چند هزار سالی که روی زمین زندگی کرده همیشه با این پدیده درگیر بوده است، و درگیر هم خواهد بود. حتی بعد از سال ۱۹۹۰ که گفتند به «پایان تاریخ» رسیدیم، عملاً معلوم شد که جنگ تمام شدنی نیست. هر روز بیشتر از دیروز. و احتمالش هم هست که کشتارها و عوارضش بیش از پیش نیز باشد. بنابراین [علت بروز یا عدم بروز جنگ] ربطی به مسائل کرامت انسانی و حقوق بشر و این‌ها ندارد، بیشتر با واقعیت‌های عینی ارتباط دارد. یعنی هزینه‌ی جنگ برای کشورها باید خیلی بالا برود و دستاوردهایش کمتر شود، [تا این

که تصمیم به جنگ برای کشورها به صرفه نباشد]. این مستلزم این است که نهاد بین‌المللی قدرتمند و به نسبت مستقلی شکل بگیرد، که فکر نمی‌کنم به این راحتی‌ها امکان‌پذیر باشد.

ببینید، کشورهایی هم که از جنگ به دور هستند، لزوماً معلوم نیست که کرامت انسانی را قبول داشته باشند. مثلاً الان ۸۰۰ سال است که در سوئیس جنگ نشده، یا کشورهای اسکاندیناوی هم معمولاً بری از این موضوع هستند. این بیشتر به شرایط محیطی و اجتماعی و جغرافیایی‌شان مربوط می‌شود. اگر سوئیس شرایط دیگری داشت شاید چندین بار هم جنگ کرده بود. اتفاقاً نکته‌ی جالبی است؛ سوئیسی‌ها یکی از بیشترین هزینه‌ها را برای امور دفاعی‌شان می‌کنند. این معنایش این است که می‌فهمند که جنگ وجود دارد و باید از خودشان دفاع کنند. تا آن جایی که یادم می‌آید قبل از همه سوئیسی‌ها بودند که پناهگاه‌های اتمی درست کردند. این برای این است که می‌فهمند که جنگ یک واقعیت است و نمی‌توان با آن ایده‌آل‌گرایانه برخورد کرد. اگر یک واقعیت است، تنها راه مقابله با این واقعیت این است که قدرتمند بشویم. ولی متأسفانه هنگامی که به سمت قدرتمند شدن بروی، خود این موضوع موازنه‌ی قوا را به هم می‌زند و ممکن است جنگ آغاز کند. حتی ممکن است با انگیزه‌هایی بسیار انسانی هم این اتفاق رقم بخورد! بنابراین با این تبیین‌ها نمی‌شود در مورد جنگ اظهار نظر کرد.

کشورهایی هم که از جنگ به دور هستند، لزوماً معلوم نیست که کرامت انسانی را قبول داشته باشند. مثلاً الان ۸۰۰ سال است که در سوئیس جنگ نشده، یا کشورهای اسکاندیناوی هم معمولاً بری از این موضوع هستند. این بیشتر به شرایط محیطی و اجتماعی و جغرافیایی‌شان مربوط می‌شود.

۵. نقش رسانه‌ها را در شروع، مدیریت و پایان جنگ چگونه

ارزیابی می‌کنید؟

رسانه‌ها بسیار نقش پررنگی دارند. اتفاقاً در شرایط جنگی استقلال خودشان را هم از دست می‌دهند. توجه داشته باشید همین الان در ماجرای اوکراین رسانه‌های غربی استقلال کافی در قضیه‌ی جنگ ندارند. این طور نیست که بتوانند همه چیز را بگویند. وقتی که جنگ می‌شود شرایط کاملاً عوض می‌شود. منافع ملی را در نظر می‌گیرند و خیلی چیزهای دیگر را در اولویت قرار می‌دهند و نقش رسانه‌ها را کم می‌کنند. ولی رسانه‌ها همان قدر که می‌توانند در مبارزه با جنگ موثر باشند، متأسفانه در آغاز و تشکیل جنگ هم نقش اساسی دارند. ولی در هر حال فکر نمی‌کنم رسانه‌ها در شرایط جنگی آن قدر استقلال داشته باشند که بتوانند کار چشم‌گیری بکنند، مگر زمانی که جنگ به بن بست می‌رسد، و این فقط زمانی است که صاحبان قدرت تصمیم می‌گیرند که جنگ را پایان بدهند یا تشدید کنند و رسانه‌ها را به دنبال خودشان بسیج می‌کنند.

۶. در دنیای امروز یکی از نهادهای پرنفوذ را جامعه‌ی مدنی می‌دانند. نقش جامعه‌ی

مدنی در پیش‌گیری از وقوع جنگ و مدیریت اجتماعی در زمان جنگ چگونه است؟ (با توجه به اینکه عموماً قدرت سیاستمداران بر فعالان مدنی غالب است.)

اگر جنگ شکل بگیرد فکر نکنید که نهادهای مدنی به این راحتی می‌توانند با آن مخالفت کنند. نقشه‌های آغازگر جنگ که شکل گرفت همه را دنبال خود می‌برد. به عنوان مثال همین اوکراین، خب در این ماجرای اوکراین اصلاً این طور نیست که فکر کنید مردم روسیه با این جنگ مخالفاند؛ اتفاقاً ممکن است آن‌ها از حکومتشان هم بیشتر طرفدار این جنگ باشند، به دلایل خاصی که خودشان دارند یا به دلایل خاصی که فضای مجازی، رسانه‌ها و نهادهای مدنی برایشان شکل داده‌اند. این طور نیست که فکر کنید نهادهای مدنی می‌توانند رفتاری متفاوت از دیگر سیاست‌ها بروز دهند. همین الان در ایالات متحده هم همین طور است. بخش عمده‌ای از جنگ

طلبها آنهایی هستند که در نهادهای مدنی اوکراین را حمایت می‌کنند و آنها اتفاقاً فشار زیادی می‌آورند که جنگ ادامه پیدا کند. من البته اطلاعات دقیق ندارم. این اطلاعات را به واسطه‌ی کسی که بیشتر پیگیر است می‌گویم. خودم واقعاً اطلاعات دقیق درباره‌ی این موضوع ندارم، ولی فارغ از این که این ادعا درست یا غلط باشد، می‌تواند ادعایی واقعی باشد. همان‌طور که در پاسخ به سؤال اول هم گفتم، جنگ که شروع می‌شود فضای کلی رفتارها عوض می‌شود. این طور نیست که فکر کنید که نهادهای مدنی در جنگ همان نقشی را دارند که در حوزه‌های سیاست داخلی دارند. حتی اگر بخواهند اقدامی بکنند معلوم نیست که با آنها برخورد نشود. خودشان هم ملاحظات این چیزها را خواهند کرد.

۷. بعد از جنگ برای بازگشت جامعه به حالت تعادل نسبی چه اقداماتی می‌توان

انجام داد؟

مهم‌ترین اقدامی که به نظر می‌آید از جنگ هم مهم‌تر است، وضعیت پس از جنگ است. جنگ به هر حال رخ می‌دهد چه بخواهیم چه نخواهیم. ممکن است دو طرف اشتباه کنند، ممکن است یک طرف اشتباه کند و یک طرف حق داشته باشد، هر دو طرف حق نداشته باشند و هر حالت دیگری. اما بعد از جنگ مسئله‌ی جدی‌تری است. چون التیام جراحاتی که جنگ به جای می‌گذارد از همه چیز مهم‌تر است. پرداختن به کشته‌شدگان جنگ، به مجروحین، به خسارت‌دیدگان، به جاهایی که آثار و عوارض جنگ هنوز باقی است، به از بین رفتن پل‌ها و خانه‌ها و شهرها و همه‌ی مسائل مهم دیگر ضروری است. به نظرم این بخش ماجرا بسیار مهم است و به بازسازی و احیای روحیه‌ی جمعی کمک می‌کند. مثلاً ایرادی [که در پس جنگ تحمیلی ایران و عراق مشاهده می‌کنیم] این است که هنوز خرمشهر و آبادان وضع خوبی ندارند. وقتی آدم پس از ۳۳ سال گذشت از جنگ تصویرهای این دو شهر می‌بیند، واقعاً خجالت می‌کشد.

هشت سال جنگ کردند، حالا که ۳۳ سال از جنگ گذشته است این چه وضعیتی است که دارند. شما ببینید که اروپا بعد از جنگ - حتی آلمان که شهرهایش با خاک یکسان شده بود - چطور از نو ساختند و آمدند و رفتند

جلو. بازسازی و تعیین قوانینی که بتواند مشکلات و مسائل پیچیده‌ی ناشی از جنگ را حل کند لازم است، تا این که مردم بتوانند به شرایط عادی زندگی بازگردند و از خشم و نفرت و کینه‌ورزی‌های باقی‌مانده از جنگ عبور کنند. ببینید، بشر می‌خواهد زندگی کند. قرار نیست که ما فکر کنیم پانصد سال پیش این کشور با ما چه کار کرده است و ما با آن کشور چه کردیم. این رویکرد جز فاجعه و عوارض چیز دیگری ندارد. به هر حال باید با این‌ها کنار آمد. هرچه کینه بین افراد، بین حکومت‌ها و بین جوامع بیشتر باشد، زمینه برای تکرار و طولانی‌تر شدن و وحشیانه‌تر شدن جنگ بیشتر می‌شود. به همین دلیل است که باید جامعه را خیلی سریع به حالت تعادل بازگرداند و به شکلی جنگ را به یک خاطره‌ی بد تبدیل کرد که دیگر کسی جرئت نکند که به سمت آن برود.

نگاهی به اقتصاد ایران در دوران جنگ

*رجبعلی مزروعی
کارشناس اقتصادی



با گذشت بیش از سه دهه از پایان جنگ تحمیلی رژیم بعثی عراق بر ایران، آثار اقتصادی - اجتماعی و خسارت فراوان مادی و انسانی این جنگ را می‌توان در تار و پود جامعه‌ی ایران و زندگی شهروندان هم‌چنان مشاهده و حس کرد. جنگی که نزدیک به هشت سال زمان برد، و سرمایه‌های مادی و انسانی فراوانی را از دو کشور همسایه و هم‌کیش ایران و عراق به فنا داد! سرمایه‌هایی که می‌توانست در خدمت توسعه‌ی هر دو کشور قرار گیرد، و در صورت هم‌گرایی توان مضاعفی را برای قدرت‌مندی این دو کشور در بستر کشورهای اسلامی رقم زد. اما بی‌خردی رژیم بعثی عراق به رهبری صدام حسین مسیر و سرنوشتی را رقم زد که در نهایت به سرنوشتی این رژیم انجامید. هرچند حاکمیت ایران برای دفاع از تمامیت ارضی کشور و تثبیت نظام برآمده از انقلاب مردمی اسلامی، ناچار به دفاع در این جنگ شد، و برای اولین بار در تاریخ دو قرن معاصر توانست با حمایت کامل مردم، دشمن متجاوز را از تجاوز پشیمان و سرجایش بنشاند و تمامیت ارضی کشور را حفظ نماید، اما هزینه‌های سنگین مادی و انسانی‌ای که این جنگ دفاعی به ملت و کشورمان تحمیل کرد - و آثار آن تا امروز هم ادامه دارد - به لحاظ کمیت اقتصادی و اجتماعی دقیقاً قابل محاسبه نیست، و تنها چیزی که می‌تواند توجیه‌گر این همه هزینه‌ی تحمیل شده باشد این اصل بدیهی، اخلاقی و انسانی است که ما ایرانیان ناچار از دفاع برای پاسداری از خانه‌ی خود بودیم، و باید با هزینه‌ی هرآنچه داشتیم و در توانمان بود، اعم از قدرت و نیروی مادی و انسانی، در این دفاع بکار می‌گرفتیم، و با بذل جان و مال از خانه‌ی خود پاسداری می‌کردیم و درسی به تجاوزگر می‌دادیم که دیگر هیچ همسایه یا کشوری هوس تجاوز به کشور ما را نکند!

روشن است اکنون که از فراز تاریخ و نگاه پیشینی ما به گذشته نگاه می‌کنیم و حوادث و وقایع دهه اول انقلاب و دوران جنگ را زیر ذره‌بین بررسی و نقد قرار می‌دهیم، ده‌ها نکته و پرسش در ذهن ما جوانه می‌زند،

از جمله این‌که چرا در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب، جامعه‌ی ما گرفتار نوعی هرج و مرج سیاسی - اجتماعی و درگیری‌های داخلی شد، و از درون این وضعیت رخداد انقلاب فرهنگی و تعطیلی چند ساله‌ی دانشگاه‌ها برآمد، یا به رخ داده‌های تلخ خرداد سال ۶۰ توسط سازمان مجاهدین خلق و ترورهای وحشناک پس از آن انجامید. در همین دوران، اشغال سفارت آمریکا توسط دانش‌جویان پیرو خط امام انجام گرفت، که با حمایت کامل رهبر انقلاب، امام خمینی، و اکثریت مردم مواجه شد، و کشور ما را وارد چالش سیاسی جهان‌گیری با آمریکا و هم‌پیمانانش در جهان و منطقه کرد که حمله‌ی نظامی آمریکا در طبرستان را در پی داشت و البته به طور معجزه‌واری شکست خورد، اما روابط ایران و آمریکا را به چالشی مستمر و پرهزینه و تنش‌زا تبدیل کرد! در ادامه‌ی این وضعیت، کودتای نوزدهم تیر و انجام گرفت که آن هم با شکست روبرو شد، اما هزینه‌ی سنگینی را به ارتش آسیب‌دیده از انقلاب تحمیل و آن را بیش از پیش تضعیف کرد. در همین بستر بود که رژیم بعثی عراق به رهبری صدام حسین با بهره‌گیری از فضای سیاسی جهانی و منطقه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران، فرصت را برای ارضای جاه‌طلبی‌های خود و دستیابی به رهبری جهان عرب مساعد دید، و با اخذ نوعی حمایت و چراغ سبز از دو ابرقدرت شرق و غرب و حمایت قاطبه‌ی کشورهای عربی، به مرزهای غربی کشورمان تجاوز کرد، و با خیال تصرف آسان و چند روزه‌ی استان‌های نفتی و زرخیز غرب ایران با تمام توان نظامی وارد عمل شد، و در زمانی اندک کیلومترها از سرزمین ما را درنوردید و مردم ساکن در شهرها و روستاهای مرزی را به خاک و خون نشاند و به دیگر نقاط کشور آواره کرد. اما بسیج و مقاومت مردمی و دلاوری‌های ارتش و سپاه در همان روزهای اول ارتش متجاوز بعثی را زمین‌گیر کرد و خیال‌بافی‌های صدام را باطل کرد، و جنگی را که صدام تصور می‌کرد در اندک زمانی با پیروزی تمام می‌کند، تبدیل به طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم کرد، و در نهایت رژیم بعثی عراق ناچار به

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل و بازگشت به مرزهای خود شد. حماسه‌آفرینی‌ها و ایثارگری‌های مدافعان مرزهای کشورمان و همچنین حمایت‌های بی‌دریغ و همه‌جانبه‌ی مردمی در این دوران صفحات زرین تاریخ ایران را رقم زده‌است که همواره می‌تواند درس‌آموز نسل‌ها باشد.

بر این نکته تفتن دارم که باز هم می‌توان سوال‌های بسیار و جزئی‌تری را درباره‌ی حوادث و وقایع دهه‌ی اول انقلاب طرح کرد، اما هدف این مقال طرح این سؤالات و پی‌جویی پاسخ‌های احتمالی آن‌ها نیست، بلکه آن‌چه آمد فقط اشارتی به سرخط پرسش‌ها و رخدادهایی است که سرنوشت کشور ما را در سال‌های پس از انقلاب رقم زده است و ما در دامن آن زندگی می‌کنیم، و طبعاً از آن تأثیر و تأثر می‌پذیریم و در ارتباطی دیالکتیکی با آن سرنوشت، حال و آینده‌ی خود و کشورمان را می‌سازیم. از این منظر است که مطالعه و غور در تاریخ گذشته می‌تواند درس‌آموز امروز ما باشد و گذشته را چراغ راه حال و آینده ما سازد.

با گذر از این مقدمه، به هدف این مقال که «نگاهی به اقتصاد ایران در دوران جنگ» است می‌پردازم. طبعاً در این نگاه ناچار از تکیه بر گزارش‌های رسمی منتشره‌ی بانک مرکزی و اعداد کمی هستیم! در این باره لازم به توضیح است که اقتصاد در عرصه‌ی عمل اجتماعی با روح و روان و جان و جسم شهروندان سروکار دارد، و نوع رفتار و تعامل مردم با حاکمیت، که مسئولیت اداره‌ی امور کشور و تمشیت شهروندان را به عهده دارد، سهم و نقشی به‌سزا در سامان‌دهی روند امور اقتصادی - اجتماعی کشور دارد. به عبارت فنی‌تر در ادبیات اقتصادی، این نوع رفتار و تعامل و اعتماد متقابل مردم و حاکمیت در هر واحد ملی است که سرمایه‌ی اجتماعی‌ای را برای تسهیل و روان‌سازی روند اداره امور و هموارسازی مسیر توسعه می‌سازد، و فقدان آن باعث سخت‌سری و پس‌افتادگی از قافله‌ی توسعه می‌شود. به جرأت می‌توان گفت که «سرمایه‌ی اجتماعی» برآمده از شور انقلابی و اعتماد متقابل مردم و حاکمیت در آن دوران بستر ساز اداره‌ی امور در دوران جنگ بود، چراکه در آن دوران پرغم سختی‌ها و کمبودهای ناشی از وضعیت جنگی در کشور، قاطبه‌ی شهروندان با درک شرایط جنگی هم‌دلی و همراهی کاملی با دولت‌مردان داشتند، و روح

جمعی جامعه با مقوله‌ی جنگ دفاعی هم‌سو بود، و این هم‌سوایی را در هر جای کشور و در رفتار قاطبه‌ی شهروندان و همه‌ی اقشار اجتماعی مردم می‌شد دید. نشانه‌ی با ارزش این بود که غالب مردم از بذل مال و جان خود برای حمایت از مدافعان وطن دریغ نداشتند و به راحتی سیاست‌های اقتصادی دولت را می‌پذیرفتند و خود را با آن شرایط انطباق می‌دادند. قصدم از این توضیح این است که اعلام دارم اعداد کمی برگرفته از گزارش‌های رسمی در دوران جنگ نمی‌تواند بازگوکننده‌ی آن وضعیت و شرایط و به عبارت دقیق‌تر روح و جانی باشد که کشور و مردم ما در دوران جنگ تجربه کرده و آن را پشت سر گذاشته است!

در مقام تمثیل، بررسی و تحلیل اقتصاد ایران در دوران جنگ بر پایه آمار و ارقام رسمی انتشار یافته همانند تشریح یک جسد آدمی در تالار تشریح پزشکی است! طبعاً تشریح جسد می‌تواند شناخت نسبتاً درست و کاملی به ما درباره وضعیت جسمی آدمیان بدهد اما هیچ اطلاعی به ما از وضعیت روحی و رفتاری آن جسد در حیات اجتماعی‌اش نمی‌دهد.

در مقام تمثیل، بررسی و تحلیل اقتصاد ایران در دوران جنگ بر پایه آمار و ارقام رسمی انتشار یافته همانند تشریح یک جسد آدمی در تالار تشریح پزشکی است! طبعاً تشریح جسد می‌تواند شناخت نسبتاً درست و کاملی به ما درباره وضعیت جسمی آدمیان بدهد اما هیچ اطلاعی به ما از وضعیت روحی و رفتاری آن جسد در حیات اجتماعی‌اش نمی‌دهد، و آدمی وقتی معنای واقعی دارد که در حیات اجتماعی باشد! البته این تمثیل بطور کلی در مطالعه‌ی تاریخ مصداق دارد و از این رو باید در مطالعه‌ی تاریخ سخت متفطن به این مقوله باشیم که رخدادهای تاریخی را باید در بستر حیات اجتماعی و آن روح زمانه‌ای فهم و درک و تحلیل کنیم که هر رخداد از درون آن برآمده است، و گرنه دچار درکی نارس و تشریح جسدی از وقایع تاریخی خواهیم شد.

با تمسک به این توضیح و توجیه، آنچه در ادامه آمده است نوعی تشریح جسد اقتصاد ایران در دوران جنگ است، چراکه بازسازی شرایط محیطی و محاطی آن دوران، که این عملکرد اقتصادی در درون آن شکل گرفته است، حتی در قالبی توصیفی مختصر، از توان این بنده و محدوده‌ی این مقال خارج است. البته برای این که بتوان در همین تشریح، تصویر نسبتاً روشنی از عملکرد اقتصادی دولت‌های پس از انقلاب داشته باشیم، جدول زیر را بر پایه‌ی آمارهای رسمی بانک مرکزی تهیه کرده‌ام که می‌تواند مبنای مقایسه و ارزیابی عملکرد این دولت‌ها قرار گیرد. باز لازم به ذکر است که این مقایسه‌ی شاخص‌ها با فرض ثابت بودن سایر شرایط است که البته فرضی ذهنی است و می‌دانیم که در عالم واقع این گونه نبوده و نیست، چرا که شرایط محیطی (سیاست خارجی) و محاطی (از جمله افزایش جمعیت) کشور دائم در حال تغییر بوده و بازتاب این شرایط در عملکرد اقتصادی دولت‌ها نقشی بسزا و تعیین‌کننده داشته است.

مقایسه شاخص‌های کلان اقتصادی دولت‌های پس از انقلاب

شاخص دوره (سال)	متوسط سالانه درآمد نفتی (میلیارد دلار)	نرخ متوسط سالانه رشد اقتصادی (درصد)	نرخ متوسط سالانه رشد سرمایه‌گذاری (درصد)	نرخ متوسط سالانه رشد نقدینگی (درصد)	نرخ متوسط سالانه رشد تورم (درصد)	نسبت هزینه دهک ثروتمند به دهک فقیر در مناطق روستایی	نسبت هزینه دهک ثروتمند به دهک فقیر در مناطق شهری
۱۳۶۷-۱۳۵۸ (دهه اول و دوره جنگ دولت موسوی)	۱۴,۶	-۱	-۸	۴۳,۵	۱۸,۹	۲۱,۳	۱۵,۴
۱۳۷۵-۱۳۶۸ (هشت سال دولت هاشمی)	۱۵,۴	۵,۸	۷,۲	۳۲,۹	۲۵,۵	۲۴,۵	۱۷,۱
۱۳۸۳-۱۳۷۶ (هشت سال دولت خاتمی)	۱۹,۷	۵	۷,۸	۲۷,۶	۱۵,۷	۱۷,۶	۱۴
۱۳۹۱-۱۳۸۴ (هشت سال دولت احمدی‌نژاد)	۷۹,۲	۳,۳	۰,۵	۲۷	۱۷,۸	۱۴,۷	۱۲,۴
۱۳۹۹-۱۳۹۲ (هشت سال دولت روحانی)	۴۷,۸	۱,۷	-۴,۱	۴۳,۵	۲۸,۹	۱۰,۵	۱۲

با نگاهی به جدول مقایسه‌ی شاخص‌های کلان دولت‌های پس از انقلاب در می‌یابیم که کشور در دهه‌ی اول انقلاب و دوران جنگ کمترین درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت و گاز را در اختیار داشته است، و این درحالی

بوده که جنگ هشت ساله بخش قابل توجهی از بودجه‌ی دولت و هزینه‌های ارزی را به خود اختصاص می‌داد، و در نتیجه از قدرت اقتصادی دولت برای سرمایه‌گذاری در زیربناها و کمک‌های اجتماعی و رفاهی می‌کاست. در سال‌های ۶۵، ۶۶ و ۶۷ کاهش قیمت جهانی هر بشکه نفت و افزایش دامنه تحریم‌های اقتصادی باعث کاهش شدید درآمد ارزی کشور به حدود ۹ تا ۶ میلیارد دلار در سال شد و در نتیجه دامنه‌ی کسری بودجه دولت موسوی را در این سال‌ها تا حد ۵۰ درصد افزایش داد، و همین رخداد یکی از دلایل اصلی پذیرش قطع‌نامه‌ی ۵۹۸ سازمان ملل از سوی ایران و پایان‌بخشی به جنگ در میانه‌ی سال ۶۷ شد. با این احوال دولت موسوی در تمام این دوران توانست با تمهید، تهیه و تأمین کالاهای اساسی خانوارها از طریق کالا برگ (کوپن)، و برغم افزایش نرخ بالای متوسط سالانه‌ی رشد نقدینگی، نرخ متوسط سالانه‌ی تورم را در حد قابل تحملی مدیریت نماید، و این را در مقایسه‌ی این رقم با ارقام این نرخ در عملکرد دولت‌های پس از جنگ می‌توان دریافت. در پاسخ به این سوال که آیا سیاست اقتصادی کوپنی در دوران جنگ موفق بود یا نه؟ می‌توان گفت اجرای این سیاست ناشی از شرایط فوق‌العاده و جنگی در کشور بود، هم‌چنان که شاهد اجرای چنین سیاستی در کشورهای درگیر جنگ در قرن بیستم بوده‌ایم، و اجرای همین سیاست بود که رضایت قاطبه‌ی شهروندان و آرامش روانی آن‌ها را در تأمین نیازهای اساسی و همراهی‌شان با حاکمیت را در پی داشت، و در مجموع می‌توان اجرای این سیاست را در آن دوران موفق ارزیابی کرد، و روشن است که بر پایه‌ی تجربیات جهانی اجرای چنین سیاستی در دوران عادی و خارج از جنگ توجیه علمی و کارشناسی چندانی ندارد.



جمع‌بندی کلی عملکرد اقتصاد ایران در دهه‌ی اول انقلاب و دوران جنگ را می‌توان در نرخ متوسط سالانه‌ی رشد اقتصادی خلاصه کرد، و رقم منفی یک درصدی حاصله نشان از آب رفتن توان تولیدی و ظرفیت اقتصادی کشور طی این سال‌ها دارد، و رقم منفی هشت درصدی نرخ متوسط سالانه رشد سرمایه‌گذاری نیز گواه و شاهده‌ی بر این رخداد تلخ است. جالب این‌که برغم این وضعیت دشوار اقتصادی، اندک گزارشی از رخداد فساد و اختلاس در این دوران در درون و برون نهادهای حکومتی و عمومی وجود ندارد. به گونه‌ای که می‌توان این دوره را دوران ساده زیستی و پاک‌دستی دولت‌مردان برآمده از انقلاب لقب داد، و نماد بارز آن نخست‌وزیر دولت دوران جنگ مهندس موسوی است که خداوند او را از هر بلا و مصیبتی مصون و محفوظ دارد.

این که جنگ چه هزینه‌ی سنگینی را بر کشور و مردم ما تحمیل و چه فرصت تاریخی‌ای را برای رشد و توسعه از ملت ما گرفت، جای تأمل و تعمق بسیار دارد، و بر ماست که دریابیم چه هزینه‌ی سنگینی، و چه حماسه‌ها و شهیدان و ایثارگری‌هایی برای حفظ مرزهای کشور و نظام جمهوری اسلامی ایران انجام شده است، و وظیفه‌ی ملی و دینی امروز ما در قبال این تاریخ پرافتخار اما پرهزینه برای حال و آینده‌ی کشورمان چیست؟

جالب این که برغم این وضعیت دشوار اقتصادی، اندک گزارشی از رخدادهای فساد و اختلاس در این دوران در درون و برون نهادهای حکومتی و عمومی وجود ندارد. به گونه‌ای که می‌توان این دوره را دوران ساده زیستی و پاک‌دستی دولت‌مردان برآمده از انقلاب لقب داد.

تحلیل تاریخی جنگ تحمیلی

* عبدالله ناصری

استاد دانشگاه و پژوهشگر حوزه تاریخ



با سلام و احترام

تشکر می‌کنم از وقتی که در اختیار ویژه‌نامه کوجه قرار دادید.

۱. به عنوان سوال اول، اگر بخواهیم یک نگاه تاریخی به مقوله جنگ داشته باشیم، از این منظر جنگ را چگونه تعریف می‌کنید؟

به نام حق

اگر جنگ را با هر نوع برداشت، محصول فکر و عمل انسان "بما هو انسان" بدانیم باید از منظر تاریخی، آن را "هنر ساماندهی زور متکی بر اقتدار برای تحقق یک خواسته" تعریف کرد. در ادامه و سخن از جنگ‌های مهم روشن خواهد شد که این تعریف که در واقع نقطه تلاقی دو تعریف "کلازوویتس" و "کوئینی" از جنگ است، به نظرم تعریف جامع و به روز از جنگ خواهد بود. در تعریف بالا اگر دقت کنیم تعدد و تنوع خواسته‌ها، باعث می‌شود که تعریف از جنگ هم، متعدد و متنوع باشد. تاکنون تاریخ جنگ‌ها، فلسفه تاریخ دینی، سرشت طبیعی انسان اثبات می‌کند "جنگ امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است"، همانطور که امثال ابن‌خلدون و کلازوویتس معتقدند و مهمتر از آن گفتمان‌های دینی همیشه ترویج کرده‌اند. بر این اساس، جنگ‌ها عموماً متصف به صفتی بوده‌اند؛ مثل: جنگ عادلانه و غیرعادلانه، جنگ مقدس و غیرمقدس، جنگ مشروع و غیرمشروع و... . توجه کنیم در همه جنگ‌های مسلمانان با مسیحیان، مسیحیان با یهودیان، مسلمانان با یهودیان و جنگ‌های فرقه‌های درون دینی با یکدیگر، عنصر تقدس و مشروعیت غالب بوده است. به عنوان مثال: در جنگ‌های صلیبی که درازترین نبرد اسلام و

مسیحیت است، روح صلح جوی مسیح تحت الشعاع گفتمان آگوستینی که دال مرکزیش ”مشروعیت جنگ تحت فرمان خدا (پاپ نماینده مسیح خدا)، جنگ عادلانه مقدس“ بود، قرار گرفت و جنگ دوست ساله را قابل توجیه کرد. طرف مقابل یعنی مسلمانان هم، جنگ را دینی دانستند. جنگ ایران و عراق هم، از همین نوع جنگ‌های دینی است که توضیح خواهیم داد.

۲. در طول تاریخ غالبا ریشه جنگ‌ها چه مسائلی بوده است؟ (به عنوان نمونه موردی جنگ ایران و عراق)

ریشه هر جنگی سه چیز بیشتر نیست:

- ◆ توهم عقیدتی مبنی بر رسالت الهی
- ◆ توسعه طلبی
- ◆ انتقام گیری

شاید خیلی از خوانندگان با من همراه نباشند. من در مورد جنگ ایران و عراق مهمترین و بزرگ‌ترین ریشه را ”انتقام گیری تاریخی“ می‌دانم. رهبر انقلاب اسلامی ایران از زمان اولیه تبعید نسبت به ستم حزب بعث و در امتداد آن، رهبری صدام در دهه هشتم میلادی حساسیت و نگرانی داشت. به همین دلیل بود که وقتی ایشان رهبر جمهوری اسلامی ایران و برای خود رسالت فراملی قائل شد، ارتشیان عراق را به شورش علیه صدام فراخواند. به باور من نطفه کینه صدام این جا بسته شد. و البته بعدا با شروع جنگ، ماهیت دینی و جنگ مذهبی درون دینی، مفسر و توجیه‌گر شد. صدام با توجه به اکثریت شیعه در عراق، واقعا نگران وقوع انقلابی شیعی - مثل ایران - بود. ضمنا کینه این دو رهبر دو کشور نسبت به یکدیگر، از نظر روانشناسی تاریخی مهم بود ولی متأسفانه در تحلیل تاریخ جنگ ایران و عراق نادیده گرفته شده است.

۳. یکی از ویژگی‌های جنگ تحمیلی، همراه شدن گروه‌های مختلف مردمی در میدان جنگ و پشت جبهه بوده است که این همراهی اکثریتی قطعا توفیق و دست آوردی برای نظام حاکم محسوب می‌گردد. ریشه این اتحاد در بین اقشار مختلف را در چه می‌بینید؟ آیا نمونه دیگری از این مورد در تاریخ ایران سراغ دارید؟
دو نکته و دو علت را باید عنوان کرد:

۱. این اتحاد و همبستگی را تداوم نسبی همان اتحاد سال ۵۷ می‌دانم.

۲. تجاوز به تمامیت ارضی یک کشور، فارغ از این که چه دلایلی داشته، خودش انسجام بخش ملت است فی نفسه.

۳. دینی شدن جنگ در هر دو کشور مخصوصا ایران، با توجه به کاریزمای دینی امام خمینی، اتحاد ملت و کمک مردم به جنگ ریشه دیگر انسجام جنگ بود.

۴. از سوی دیگر، سرمایه‌گذاری تبلیغاتی حکومت و رشد فرهنگ حماسی، بر ملت اثر گذاشت و مردم را پای جنگ نگه داشت.



۴. با فرض این که عقلانیت (به معنی عملکرد دقیق و علمی نظامی) و معنویت (به معنی اعتقاد به امری قدسی خصوصا در مقوله جهاد و شهادت) دو عنصر مهم در پیشبرد جنگ هستند، نقش کدام را در جنگ تحمیلی بیشتر می‌دانید؟ (این که عده‌ای صاحب نفوذ، معنویت در معنی یاد شده را مهمتر از عقلانیت می‌دانند و معتقد به امدادهای غیبی و مسائل فرازمینی در جنگ هستند چگونه ارزیابی می‌شود؟)

من جنگ را در دو مرحله ارزیابی می‌کنم:

اول تا آزادسازی خرمشهر، دوم پس از آزادسازی خرمشهر

در مرحله اول چون نقش ارتش محوری و اصلی بود، و هنوز سپاه به عنوان ارتش قدرتمند شناخته نمی‌شد، عقلانیت در مدیریت جنگ بیشتر بود. در این مرحله است که سانسور بزرگ تاریخ جنگ صورت گرفته و آن نانوشتن و از آن مهمتر، ناگفتن نقش بی‌نظیر ارتش است. در مرحله دوم که قدرت نظامی عراق روز افزون شد و خود امام خمینی فرسایشی شدن جنگ را متوجه شد، معنوی و قدسی شدن جنگ غلبه پیدا کرد.

ببینید وقتی در میدان جنگ، عامل نفوذی و جاسوس پیدا می‌شود، آدم غیرنرمال هم هست. غیرنرمال‌ها دو دسته‌اند: یکی آدم‌های شارلاتان. دوم با توجه به فضای رعب و ترس طبیعی جبهه، آدم‌های متوهم و خیال‌پرداز که برای تسکین روحی خودشان حرف‌هایی را می‌زنند و بخش اعظمی از آن می‌شود حکایت امدادهای غیبی. همین نقل امدادهای غیبی که بیشتر صادقانه هم بود تبدیل شد به فرهنگ غالب در پشت جبهه. البته شکل‌گیری فضای کاملا محدود روحی و معنوی در جبهه را انکار نمی‌کنم. ولی اتصال جبهه و جنگ به مسایل فرازمینی را تلاشی از دو سو می‌بینم: یک سمت ترویج گفتمان "جهل مقدس" و سوی دیگر تلاش فرماندهانی که مسبب ادامه جنگ بعد از آزادسازی خرمشهر شدند. مدیران خبری و سیاسی صدا و سیما که متأسفانه بنده یکی از آنها بودم در اسلامی و دینی کردن جنگ خیلی سهیم بودند. مثلا صهیونیست کردن صدام و حاکمان عراق دستاورد امثال ما بود.

۵. فارغ از جایگاه علمی فعلی شما، به عنوان یک رزمنده که جنگ را از نزدیک تجربه نموده‌اید، اگر بخواهید نگاهی واقع‌گرا و به دور احساسات از شرایط جنگ داشته باشید، عامل مهم مقاومت ۸ساله ایران را در چه می‌دانید؟

من عملاً بعد از تعطیلی دانشگاه بر اثر انقلاب فرهنگی قصد کردم از این فرصت خوب بهره ببرم و خدمت نظام وظیفه را انجام دهم. حتی علاقه‌مند بودم بیشتر در سپاه بمانم. ولی محسن رضایی که فرمانده شد و نیروهایش در سپاه پخش شدند من و دو دوست قدیمی در منطقه محل خدمت، با اتهامات واهی دادگاهی شدیم. پس از تبرئه هر سه آمدیم بیرون و من از طرف معاون سیاسی وقت صدا و سیما دعوت شدم و سه سالی در رسانه ملی بودم و بعد هم در وزارت فرهنگ و ارشاد در متن خبر بودم. هیچ چیزی انگیزه مقاومت و پایداری مردم در جنگ نبود جز اعتماد مردم به رهبر دینی در جنگ دینی.



مرگ خدا و افزایش خشونت



* ناصر مهدوی - استاد دانشگاه و عرفان پژوه

شگفت‌آور است، از هنگامی که بشر مدعی شد که خدا مرده است، نه تنها بر خوش‌بختی او افزوده نشد، که حتی بر میزان خشونت و ناخرسندی او افزوده‌تر نیز شد. این سخن به معنای انکار عظمت عقل و دست‌آوردهای مهم علمی بشر نیست، بلکه تأکیدی‌ست بر این واقعیت مهم که اگر آدمیان خود را خدا بینگارند و از شناخت حد و مرز وجودی خود پای فراتر گذارند، آن‌گاه ممکن است صحنه‌ی زندگی را به جهنمی سوزان بدل کنند، آن‌گونه که در قرن بیستم چنین رخداد شومی از طریق وقوع جنگ جهانی اول و دوم فعلیت یافت و جنایاتی در دوران مدرن به وقوع پیوست که در تمام تاریخ بشر هوشمند، بی‌سابقه بود. آن‌طور که پژوهش‌گران تاریخ و وقایع‌نگاران گزارش کرده‌اند، در طول قرن بیستم و علاوه بر دو جنگ یاد شده، تعداد انسان‌هایی که قربانی شدند، آن‌هم تنها در کشورهای اروپایی و آمریکا و روسیه‌ی شوروی با لحاظ کردن فاجعه‌ی نازیسم و جنایات هولناک استالین، بیشتر از ۱۰۰ میلیون انسان بی‌گناه بوده، و باعث به بار آوردن ویرانی‌های خارج از اندازه و حساب شده است.^۱ علت به بار آمدن چنین رویدادهای دردناکی که در قرن بیست‌ویکم هم از طریق حمله‌ی آمریکا به عراق و افغانستان و تجاوز آشکار کشور روسیه به اوکراین ادامه یافته، هر چه بوده، نمی‌توان در این پدیده‌ی روان‌شناختی تردید کرد که آدمیان وقتی لاف خدایی می‌زنند و بی‌هیچ شرم اخلاقی در پی تأمین خواست‌های سیری‌ناپذیر خود پیش می‌روند، از هر جانوری خطرناک‌تر می‌شوند و ترس و جنگ و ناامنی را با همه‌ی دارایی عقلانی خود به ارمغان می‌آورند. بر خلاف باور همه‌ی آن‌هایی که آرزو داشتند و

آرزو دارند که با قتل خدا انسان را فرمان‌روای عالم اعلام کنند و راه زندگی سعادت‌مندانه را به روی آدمیان باز کنند، نه تنها چنین رویایی بعد از مرگ خدا رخ نداد که وضع این بیمار از گذشته وخیم‌تر شد و با شکسته شدن تخم‌مرغ‌ها نیمرو درست نشد.

روزی که فیلسوف بزرگ آلمانی، نیچه، فریاد زد «خدا مرده است»، یعنی بشر دیگر خود را نیازمند خدا نمی‌داند، از گفتن این کلمات حال خوبی نداشت و شاید از این اتفاق غمناک ناخرسند بود. زیرا او با هوشمندی پیش‌بینی کرده بود که با مرگ خدا، انسان، پول، قدرت سیاسی، منصب و موقعیت، همه خدا می‌شوند و آدمی برای به دست آوردن آن‌ها به راحتی می‌تواند اخلاق و حرمت انسانی را زیر پای گذارد و ارزش‌های والای انسانی را بر باد دهد. به نظر می‌رسد چنین نیز شد و انسان‌های پرمدعای مدرن که باد تکبر و خودخواهی در قبای خود انداخته بودند، جهان را بسیار بیشتر از هر دورانی با تولید مرگ‌بارترین سلاح‌های کشتار جمعی ناامن ساختند و بر میزان جنایات جنگی و بحران‌های روانی افزودند.

پیش‌تر آدمیان، کسب فضیلت‌های بزرگ را نشانه‌ی رستگاری می‌دانستند و انسان‌هایی که به فروتنی، سخاوت، مهربانی و محبت آراسته بودند را شخصیت‌های ارجمند می‌دانستند. اما از آن هنگام که راه‌های آسمان بسته شد و خداوند فقط در حد اجرای مراسم دینی باقی ماند.

پیش‌تر آدمیان، کسب فضیلت‌های بزرگ را نشانه‌ی رستگاری می‌دانستند و انسان‌هایی که به فروتنی، سخاوت، مهربانی و محبت آراسته بودند را شخصیت‌های ارجمند می‌دانستند. اما از آن هنگام که راه‌های آسمان بسته شد و خداوند فقط در حد اجرای مراسم دینی باقی ماند، آنچه اخلاقی تلقی شد نه زندگی همراه با فضیلت بود، بلکه به دست آوردن سود بیشتر و بهره‌مندی از

لذت گسترده‌تر اساس اخلاق و سعادت بشری انگاشته شد و راه برای تاخت و تاز بشر مهیا گردید. بشر مدرن به علم و از آن طریق به نحوه تصرف عالم مجهز شده بود و از آسمان‌ها نیز خدایی را نمی‌دید که جلودار سرکشی‌های

او شود. این‌گونه بود که در ورای ظاهر آرام و شیرین زندگی او طوفانی از امیال مهارنشده به پا شد و جای آن که مردم جهان با نو شدن روزگار، از راحتی و آرامش بیشتری برخوردار باشند (گرچه سقف رفاه زندگی به طور خیره‌کننده‌ای افزایش یافت) سایه شوم جنگ و ناامنی را بر سر خود تجربه کردند و هر روز بیشتر امنیت خویش را تهدید شده یافتند.

همه‌ی آن‌هایی که آرزو داشتند و آرزو دارند که باورهای دینی و معنوی را امری مزاحم در جهان جدید تلقی کنند و راه را بر نوعی سکولاریسم افراطی باز کنند، باید به این پرستش مهم پاسخ دهند که آیا اوضاع زندگی بشر در دوران جدید و با ظهور و قوت یافتن دنیایی مصرف‌گرا و فراگیر شدن نظام سرمایه‌داری لگام گسیخته، بهتر از گذشته شده‌است؟ هرگز تصور نکنید که طرح این پرسش نوعی ترویج اندیشه‌ی سنتی و بازگشت به گذشته است؛ آنچه نگارنده در پی آن است نه انکار درخشش نیروی خرد و دست‌آوردهای گران‌بهای عقلی و نظام‌های دموکراتیک است، آنچه دغدغه‌ی اصلی من در این نوشتار بوده، نقد اخلاقی جهانی است که در آن انسان جانشین خدا شده و کران‌مندی‌های خود را در حوزه‌ی مصرف، تولید و جاذبه‌های ظاهری فراموش کرده‌است.

یکی از عواقب دردناک عطش خواهش‌های سطحی، بروز جنگ و خشونت در میان مردم و در میان دولت‌هاست. حادثه‌ی تلخی که گریبان مردم ایران و عراق را نیز گرفت و با تحمیل ۸ سال جنگ بسیار ویران‌گر، باعث ریختن خون انسان‌های پاک و بی‌گناهی شد که آثار تلخ آن هنوز در چهره‌ی غم‌زده‌ی خانواده‌های مظلوم آن‌ها و در جسم و جان مجروحان آن رویداد مشهود است. آن‌هایی که در جبهه‌های جنگ حضور داشتند هرگز نمی‌توانند فراموش کنند که چه جوانان نازنین و پیران و سال‌خوردگان دلیری که در نهایت ایمان و عشق به خداوند و مردم جان خود را فدای جنگی کردند که در یک طرف آن دیکتاتوری بی‌رحم به نام صدام حسین قرار داشت و در

سوی دیگر آن تفکری حاضر بود که می‌پنداشت از بهترین عقیده‌ی دینی برخوردار است و می‌بایست جهانیان را به عقیده‌ی خود دعوت کند. گرچه به هیچ عنوان دو کفه‌ی این ترازو برابر نبودند. صدام حسین آهن‌دل مغروری بود که در توهم تصرف ایران و سلطه بر سرزمین‌های عربی به سر می‌برد و نه تنها با حمله بر ایران خون‌های بسیاری را به زمین ریخت که شایسته‌ترین فرزندان سرزمین ما بودند که حتی سرنوشت مردم خویش را نیز تباه کرد و کام همگان را تلخ کرد. اما در سوی ما نیز فروتنی لازم دیده نمی‌شد؛ صدام نفس خود را می‌پرستید و ما هم عقیده و ذهن خود را می‌پرستیدیم. در چنین فضایی جنگ به وجود آمد و آتش فتنه به پا شد و جز خسارت و تباهی هیچ چیز دیگری از خود باقی نگذاشت.

آن‌هایی که در جبهه‌های جنگ حضور داشتند هرگز نمی‌توانند فراموش کنند که چه جوانان نازنین و پیران و سال‌خوردگان دلیری که در نهایت ایمان و عشق به خداوند و مردم جان خود را فدای جنگی کردند که در یک طرف آن دیکتاتوری بی‌رحم به نام صدام حسین قرار داشت و در سوی دیگر آن تفکری حاضر بود که می‌پنداشت از بهترین عقیده‌ی دینی برخوردار است و می‌بایست جهانیان را به عقیده‌ی خود دعوت کند.

به نظر می‌رسد جهان هنگامی به سوی آرامش پیش خواهد رفت که در کنار گرامی‌داشت موهبت گران‌بهای هم‌چون عقل و دست‌آوردهای درخشان عقلی، آدمیان در عرصه‌ی اخلاق نیز به بلوغ بالایی دست یابند و مُرادم از بلوغ اخلاقی، باور به کران‌مندی انسان و تنظیم زندگی بر محور فروتنی و مهربانی است. انسان امروز که در حلقه‌ی یک زندگی سطحی و ظاهری گرفتار شده، باید با قبول راه کجی که نزدیک به سه قرن بر آن پافشاری کرده و با حذف خدا از درون

خویش خود را خدا پنداشته، راه مناسب‌تری را برای بهبود زندگی زخم‌خورده‌ی خود بجوید و با نقد تلقی‌های خشن و انسان‌ستیز از دین، به جای حذف رادیکال آن، جلوه‌های معنوی و عرفانی آن را زنده کند و به کمک هنر و فلسفه از لذات معنوی برخوردار شده و خود را از شر زندگی سراسر مصرفی و پر زرق و برق نجات دهد.

برای خاموشی آتش ویران‌گر جنگ باید دستگاه ذهنی خود را تغییر دهیم و باور کنیم که خدا نیستیم، انسانیم و با محبت و شفقت و یاری حقوق دیگران است که می‌توانیم از لحظه‌های زندگی لذت ببریم. والسلام.



گفتگویی در باب

دفاع مقدس

* قاسم بشیری - استاد دانشگاه



سؤال اول: شما به عنوان یک رزمنده اگر بخواهید تحلیلی از دفاع مقدس داشته باشید، ما در کجاها خوب عمل کردیم و در کجاها اشتباه کردیم؟

بسم الله الرحمن الرحيم

دوستان از من تقاضا کردند که چند سوال در خصوص دفاع مقدس و جنگ تحمیلی را پاسخ بدهم. خب ما باید یک خلاصه‌ای از دفاع مقدس بگوییم. بین دفاع مقدس و جنگ یک تفاوت‌هایی است. اولین کلامم را با کلام خداوند باری تعالی شروع می‌کنم که می‌گوید هر کس که در راه خدا بجنگد، کشته شود یا پیروز گردد، پاداش بزرگی به او خواهیم داد. خب در سوره نساء آیه ۷۴ خداوند می‌گوید که کسانی که در راه خدا، در راه وطن، در راه دین و در راه ناموس کشته شوند یا شهید شوند خداوند اجر بزرگی به آن‌ها می‌دهد. و امام بزرگوار طلایه‌دار این انقلاب و طلایه‌دار این نظام در خصوص این جنگ فرموده است که جنگ، جنگ است و عزت و شرف میهن و دین ما در گرو همین مبارزات است. جوان‌مردی ارتش و سایر قوای مسلح مثل سپاه پاسداران و دیگران ما را به یاد جوان‌مردی‌های صدر اسلام می‌اندازد. خب ببینید این سخن باری تعالی و سخن امام بزرگوار در خصوص جنگ بود. ما ببینیم چه عواملی باعث این جنگ شد. این جنگ هشت ساله‌ای که به ما تحمیل کردند، تحمیل استکبار جهانی، تحمیلی بود که هنگامی اتفاق افتاد که این انقلاب تازه دوران نوزادی خودش را طی می‌کرد. انقلاب در سال ۵۶ و ۵۷ به ثمر رسیده بود، که در ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ یک جنگ خانمان‌سوز به این کشور و به این انقلاب تحمیل شد و یکی از جنگ‌های منحصر به فرد در پایان قرن بیستم محسوب می‌شود.

این جنگ چه عواملی و چه آثاری و چه تأثیراتی داشته است؟ ما می‌بینیم که این طولانی‌ترین و پرهزینه‌ترین جنگ منطقه‌ی غرب آسیا پس از جنگ جهانی دوم بود که به این کشور تحمیل شد. تنها جنگی بود که در دوران

دوقطبی بودن قدرت یا دوران جنگ سرد یعنی ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ که هر دو ابر قدرت از کشور مهاجم یعنی دولت عراق حمایت کردند و ایران تنهای آنها در برابر دو قدرت، دو بلوک شرق و غرب، مواجه بود، و به کشوری حمله کردند که تازه در آن انقلاب شده بود. کشوری که تازه داشت گل‌های این ثمره‌ی انقلاب را می‌چید، با یک جنگ خانمان‌سوز مواجه شد. برخی از این کشورهای اروپایی هم، خصوصاً فرانسه و انگلیس و آلمان و بعضی از کشورهای عربی به خصوص حوزه‌ی خلیج فارس مثل عربستان و کویت و مصر و اردن از این کشور متجاوز، کشور بعثی عراق، حمایت کردند تا نگذرانند این انقلاب به ثمر برسد.

علتها و دلایل مختلفی مثل دلایل سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک وجود دارد. کشوری که تا الان به هیچ کشوری تجاوز نکرده است، تنها طی جنگ ۲۰۰ ساله گذشته نتوانستند قسمتی از سرزمین ایران را جدا کنند. تنها در دوران قاجاریه بوده که کشور ما تکه تکه شد. شمال ما از دست رفت و در دوران پهلوی اول و دوم بحرین از کشور ما جدا شد ولی در طول این دوران ۸ ساله دفاع ما حتی یک وجب از این خاک پرگوهر و نیلگون خودمان را از دست ندادیم و عراقی که طبق قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر متعهد به خطوط مرزی بود و به حاکمیت ایران معتقد بود، این قرارداد و این عهدنامه را نقض می‌کند و به کشور ایران حمله می‌کند. علتها چیست؟ چه عواملی وجود داشته است؟ با حمله‌ی عراق ما خسارت‌های زیاد سیاسی، اقتصادی و انسانی دیدیم که آثارش تا الان برجاست و ترمیم نشده است. صدمات و آسیب‌های روحی، روانی و اجتماعی هم هنوز با پرچا و ماندگار است.

سال ۶۷، ۶۸ پایان جنگ بوده است. الان چند سال از جنگ می‌گذرد؟ هنوز آثارش باقی است. بعضی از شهرهای ما که در دوران جنگ آسیب دیده‌اند هنوز ترمیم، مرمت و بازسازی نشده‌اند. ما دفاع کردیم. ما جنگ طلب نبودیم. ما از ناموس این مملکت، از دین این مملکت، از خاک این

مملکت حمایت کردیم. ببینید فرق دفاع مقدس و جنگ چه است؟ دفاع یعنی چه؟ جنگ چیست؟ ما باید تفاوت این دو را تبیین کنیم و اهمیت خاصی دارد. یک نگاه خاصی می‌خواهد که در ادبیات سیاسی و هنجارهای

اجتماعی و دینی یک جامعه چه چیزی وجود دارد. جنگ یا نبرد مسلحانه بین دولت‌ها به عنوان واقعیتی در جهان بشری مفهومی عام دارد و از جنبه‌های گوناگون قابل تعریف است. الان جنگ اوکراین را ببینید. این جنگ برای چیست؟ به خاطر چیست؟ علت‌هایش چیستند؟ علت‌های سیاسی دارد، علت‌های نظامی دارد، و موارد مختلف این علت‌ها چیست؟ بحث جنگ چه تعاریف گوناگونی دارد؟ بعضی تهاجم نظامی است، بعضی جنگ تدافعی است، مشروع یا نامشروع است، داخلی یا خارجی است، و غیره.

در بسیاری از مواقع جنگ اقدامی ناپسند است. من جنگ را هیچ وقت تایید نمی‌کنم. جنگ چیز خوبی نیست. آثار روحی روانی و خسارات اقتصادی سیاسی به بار می‌آورد. ناپسند، غیرعقلی، غیردینی و نامقدس است. حملات نظامی و راه‌اندازی این جنگ به خاطر چه است؟ به خاطر اهداف سلطه‌جویی جاه‌طلبانه است و چپاول منابع ملت‌های دیگر. ولی ما در طول دفاع مقدس، در طول ۸ سال، دفاع کردیم. مقدس بود، پاک بود، منزه بود. دفاع مقدس نوعی از خاص‌ترین جنگ‌هاست که از یک سو حالت تدافعی دارد در مقابل متجاوزان نظامی بیگانه، و از سوی دیگر مطابق با هنجارهای دینی پذیرفته شده‌است.

چرا یک نوجوان دوازده سیزده ساله، یک پیر، یا یک جوان به جبهه‌ها می‌آید؟ به عشق چه گام برمی‌دارد، می‌رود و از این مملکت دفاع می‌کند؟ هدف هنجارهای دینی و ملی هستند. ارزش دینی و اجتماعی دارد. جنگ به منظور دفاع از خویشتن است، دفاع از مشروع است، و در مقابل متجاوزین به دین، به جان و مال و کشور، به منظور دفاع از مظلومین عالم شکل می‌گیرد و انجام می‌شود. پس دفاع مقدس ایران در تقابل با قدرت‌های استکباری از این قاعده مستثنی نبوده. الان هم اگر اتفاقی برای این کشور بیافتد باز هم این جوانان به خاطر وطنشان، به خاطر خاکشان، به خاطر ناموسشان، به خاطر دینشان دوباره دست به اسلحه می‌برند و اصلاً مسائل سیاسی را

کنار می‌گذارند. چون در ذات هر ایرانی این خصیصه‌ی غیرتمندی وجود دارد. و این غیرتمندی هنوز در ریشه و خون همه‌ی ایرانی‌ها وجود دارد.

ما کجاها خوب عمل کردیم؟ ببینید جنگ فراز و نشیب دارد. در ۳۱

شهریور سال ۱۳۵۹ که جنگ شروع شد، صدام از جنوب و غرب و همه‌ی اطراف به خاک ما حمله کرد. در آن زمان کشور ایران مقداری بی‌ثباتی سیاسی داشت. برخی از فرماندگان نظامی فرار کرده بودند، بعضی‌ها اعدام شده بودند، بعضی‌ها از کار برکنار شده بودند، و فرماندهی کل قوا در اختیار بنی‌صدر بود. سیاست ورود دشمن به خاک و گاز انبری حمله کردن نتیجه نداد. هر روز صدام پیش‌روی می‌کرد. خرمشهری‌ها ۳۳، ۳۴ روز مقاومت کردند، نتوانستند ولی مقاومت دلیرمردانه‌ای انجام دادند، سی‌وسه-چهار روز توانستند نیروی تا دندان مسلح ارتش بعثی را پشت دروازه‌ها و داخل شهر خرمشهر نگه دارند و نگذارند آبادان سقوط کند. با وجود این دلیرمردان قابل تحسین، در بعضی موارد اشتباه‌هایی کردیم. جاهایی خطا بوده، هیچ‌جا نمی‌توانیم بگوییم با موفقیت عمل کردیم. بعضی از عملیات‌های ما لو رفته، ستون پنجم نفوذ کرده، اطلاعات به طرف مقابل داده شده. ولی انگیزه و ایمان جوانان ما باعث این پیروزی شد و این جنگ را به پیش برد، چون هدایت‌گر و فرمانده این جنگ و به قول ما کاپیتان این کشتی متلاطم و طوفان زده امام بود و شخصیت بزرگوار امام هدایت کرد، که شخصیتی کاریزماتیک داشت. با ایمان و عقیده راسخ و با عشق به این رهبر، همه‌ی جوان‌ها، همه از هر قشری پای کار آمدند و موفقیت‌هایی به وجود آوردند. ما تا سال ۶۰ موفقیتی در جنگ نداشتیم، شکست داشتیم. ولی بعدها عملیات‌های مختلف انجام شد. هماهنگی‌هایی بین ارتش و سپاه به وجود آمد، هماهنگی‌هایی بین بسیج به وجود آمد، و توانستیم در عملیات‌های فتح‌المبین، بیت‌المقدس، ثامن‌الائمه، همین‌طور ادامه دهیم تا به والفجرها و کربلاهای متعدد رسیدیم و موفق شدیم. بله، جاهایی واقعا خوب عمل کردیم، موفقیت داشتیم چون هم‌دل بودیم، یک‌دل بودیم، وحدت داشتیم. جاهایی هم اشتباه و خطا داشتیم. شیطان در درون ما نفوذ کرد، انگیزه‌های شخصی ورود پیدا کرد، انگیزه‌های سیاسی به وجود آمد، و اشتباهاتی داشتیم. جنگ فراز و نشیب‌های زیادی داشت.

سؤال دوم: آیا در زمان جنگ، دسته‌بندی‌های سیاسی پشت جبهه در میدان رزم تأثیرگذار بود؟

راجع به سوال دومی که مطرح کردید، ببینید، در جنگ دسته‌بندی‌هایی

وجود دارد. در سال ۵۹ تا ۶۰ با این که فرماندهی کل قوا در اختیار بنی‌صدر بود و بعد از این که عدم کفایت سیاسی مشخص شده و برکناری بنی‌صدر رقم خورد، فرماندهان نظامی، چه ارتش، چه سپاه، تحت فرمان‌دهی امام قرار گرفتند و جانشین این فرمان‌ده مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی که توانستند هدایت کنند و ما بعد از سال ۶۰ توانستیم موفقیت‌هایی به دست آوریم. در سال‌های بعد تعدادی دسته‌بندی‌های سیاسی بود. چون جنگ به سمت فرسایشی پیش می‌رفت، بعضی‌ها تمایل به پیش‌روی داشتند، و بعضی می‌گفتند نه. یک جاهایی باید متوقف می‌شدیم چون کشور ما در تحریم بود. هیچ‌کس به ما سلاحی نمی‌داد. امکانات نظامی ما داشت تمام می‌شد. دولت مهندس موسوی توان ادامه‌ی جنگ را نداشت و ما مجبور بودیم یک جاهایی سیاست به خرج دهیم و مصلحت‌اندیشی کنیم و بتوانیم منافع کشور و مصلحت جامعه را در نظر بگیریم. ولی در سال‌های ۶۰ به بعد تا سال ۶۵ کمتر دسته‌بندی سیاسی داریم و بعدها دسته‌بندی‌های سیاسی بیشتر شد. یک سری موافق ادامه جنگ و یک سری مخالف بودند و امام بعد از سازمان‌دهی قطع‌نامه‌ی ۵۹۸، مصلحت جامعه و کشور را دید و با پذیرفتن قطع‌نامه‌ی ۵۹۸ این جنگ خاتمه پیدا کرد و توانست در مسیر هدایت خودش قرار بگیرد، و ما توانستیم مشخص کنیم که متجاوز نیستیم، متجاوز کس دیگری است، مظلومیت خودمان را برای جهان مطرح کنیم و بتوانیم سربلند از این جنگ ۸ ساله خارج بشویم.

ولی صدمات زیادی دیدیم، جوان‌هایی از دست دادیم، خسارت‌های اقتصادی زیادی دیدیم، زیرساخت‌هایمان را از دست دادیم، آسیب‌های اجتماعی مختلفی اتفاق افتاد. ولی پیامد [نهایی] آن خوب بود. جوانان‌مان در عرصه‌های نظامی الان موفقیت‌های خیلی خوبی دارند. ولی این موفقیت‌ها باید هدایت شود و در مسیر درست برنامه‌ریزی بشود. چون من نمی‌خواهم زیاد غلوگویی کنم و مسئله مطرح کنم، می‌خواهم مطالب را خلاصه‌وار و کوتاه بگویم تا شما بتوانید آن‌ها را دسته‌بندی کنید.

سؤال سوم: چه عواملی باعث شکل‌گیری جنگ بود؟ آیا این

امکان وجود داشت که جنگ هشت سال طول نکشد؟

من در خصوص عنوان جنگ هیچ وقت [عبارت] جنگ را به کار نمی‌برم،

باید جنگ تحمیلی را به کار ببریم یا دفاع مقدس. ما با هیچ کشوری جنگ نداریم، ما هر کاری کردیم دفاع کردیم، دفاع از خاک کردیم. جوان‌های خیلی خوبی از دست دادیم، جوان‌هایی که الان اگر زنده بودند در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موفقیت‌های زیادی به کشور ما می‌رساندند. ولی الان می‌بینیم در بهشت زهرا و بهشت‌های مختلف استان‌ها قرار دارند. فقط یاد و خاطره‌ی آن‌ها برای ما باقی مانده‌است. چه عواملی باعث آن است؟ ما با هیچ کشوری سر جنگ نداشتیم. خب مشخص است، دنیا با یک انقلاب اسلامی مواجه شده بود. خب اوایل انقلاب، اتحاد جماهیر شوروی انقلاب ما را تأیید می‌کند، آمریکا تأیید می‌کند، و بعضی از کشورهای دیگر. اما ما یک مقدار در ایدئولوژی مسئله پیدا کردیم و همین‌طور بعضی دوستان ما ایده‌های افراطی مطرح کردند. این ایده‌های افراطی باعث چالش شد، باعث مشکلات خاص شد. اگر گام‌ها منطقی و اصولی برداشته می‌شد، ما نمی‌گذاشتیم دیگران حساسیت خاص به انقلاب ما داشته باشند. صدام یک شخصیت جاه‌طلب بود و نگرانی خاصی داشت؛ می‌گفت این انقلاب اسلامی احتمال دارد کشور خودش را تحت تاثیر قرار دهد و همین‌طور می‌خواست خودش را به عنوان ژاندارم منطقه مطرح کند. خب پس از اشغال لانه‌ی جاسوسی و اتفاقات دیگر، به خصوص بلوک‌های شرق و غرب و همین‌طور کشورهای حوزه خلیج فارس یک نگرانی‌ای از این انقلاب شیعی پیدا کرده بودند. می‌ترسیدند این انقلاب روی کشورهای آن‌ها تاثیر بگذارد و شروع به حمایت از صدام کردند. چه حمایت مالی، چه تسلیحاتی، و حمایت‌های مختلف دیگری که بتوانند این انقلاب را در نطفه خفه کنند. انقلاب آن زمان آن‌چنان پابرجا نشده بود، ولی ما شاهدیم که بعد از ۲۲ بهمن نظام جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین تثبیت پیدا کرد. بعد قانون اساسی، بعد نخست‌وزیر و موارد مختلف دیگر پیش رفت. گام‌ها گام‌های اساسی بود. یک مقدار خودسری‌ها، یک مقدار کارهای افراطی انقلابیون که بر اریکه‌ی قدرت رسیده بودند، در شکل‌گیری بعضی از مسائل

تأثیرگذار بوده‌است، به خصوص در تحریک کردن بعضی از کشورها، و در شکل‌گیری این جنگ بعضی از دوستان هم تأثیرگذار بودند که عده‌ی آنها کم است ولی بیشتر کسانی که این جنگ را به وجود آوردند و عوامل اصلی این جنگ هستند، کشورهای منطقه و آمریکا و کشورهای اروپایی بودند، و صدام که علاقه‌ی وافری به دسترسی به استان خوزستان داشت و همین طور درباره قطع‌نامه‌ی ۱۹۷۵ الجزایر می‌گفت این قطع‌نامه به من تحمیل شده و من در نقطه‌ی ضعف قرار داشتم. ولی می‌بینیم بعد از پایان جنگ و مکاتباتی که انجام می‌شد، این عهدنامه دوباره مورد تایید قرار می‌گیرد و ما سرافرازانه از این جنگ خارج می‌شویم.



احتمال داشت این جنگ تا ۸ سال طول نکشد. بعضی از دوستان، چه نظامی و چه سیاسی، تمایل به ادامه‌ی جنگ داشتند؛ جنگ جنگ تا فتح اسرائیل؛ راه جنگ از کربلا می‌گذرد؛ از کربلا به اسرائیل. خب این اهداف و این ایده یک مقدار کشورها را تحت تأثیر قرار داد و باعث شد که حمایت‌های زیادی از کشور عراق بشود. بحث صدور انقلاب هم داشتیم و در این صدور انقلاب ما

باید توقف می کردیم. در بعضی مسائل گام‌هایمان را باید منطقی و اصولی برمی داشتیم و احساساتی عمل نمی کردیم، عقلانی و با عقلانیت پیش می رفتیم. می توانستیم جنگ ۸ ساله را ۲ یا ۳ ساله و شرافت‌مندانه به پایان برسانیم و بتوانیم غرامت‌هایمان را از کسانی که به کشور ما حمله کردند و تأثیرات منفی به کشور ما وارد کردند بگیریم. زیاد من صحبت نکنم چون در خصوص دفاع مقدس و جنگ صحبت زیاد است. شاید یک ترم یا دو ترم می شود در این خصوص درس داد. مطالب گوناگون است و مطالب زیاد است. علت‌های زیاد و عملیات‌های مختلفی که انجام شد و اتفاقات قشنگی در این عملیات‌ها انجام شد که همه‌ی آن‌ها دارای فراز و نشیب‌های مختلف بود. در آن پند و اندرز بود، در آن رشادت و شجاعت و ایمان و عشق بود.

سؤال چهارم: در پایان اگر خاطره‌ی خاصی از جنگ در ذهن دارید برای ما بازگو کنید.

خاطره در این خصوص خیلی زیاد است. آدم نمی داند کدام را بگوید. از خاطرات جنگ، خاطره‌ی عملیات والفجر ۸، والفجر ۱، خیبر، بدر و عملیات شلمچه و اتفاقات دیگر. یکی از خاطرات خیلی زیبایی که دارم و همیشه به دوستانم می گویم این است که ما دوستی داشتیم، بچه‌ی همین اسلام‌آباد کرج بود و هم‌رزم ما بود. اولین بارش بود آمده بود. سنش از ما بالاتر بود، شاید من در آن مقطع سال ۶۱ سنم ۱۶ سال بود ولی او بزرگ‌تر از من بود. به او گفتیم برای چه آمده‌ای جنگ؟ هم زن داشت هم بچه. گفت یک دفعه یک جرقه‌ای زده شد، یک نیرویی در من ایجاد شد. به عشق چه آمده بود؟ به عشق پول یا اسلحه؟ نه. وقتی که دعای کمیل بود یا مثلا زیارت‌های مختلفی انجام می داد، به خصوص شب‌های جمعه در زیارت عاشورا، بسیار گریه می کرد و اشک می ریخت. می پرسیدیم که چه شده است، می گفت خیلی خطا داشتیم و گناهان زیادی انجام دادم. آمدم این‌جا تحولی پیدا کنم و تحول پیدا کرد. به معبودش رسید. موقعی که من بالای سرش بودم انگار که سال‌های سال خوابیده بود. رفتم تکانش دادم، گفتم الان که وقت

خواب نیست بلند شو. معاون گردان گفت این شهید شده است و به لقای الله پیوسته. انگار که سال‌های سال با آرامش خوابیده. و جنازه‌ی او ماند و بعد از چندین سال جنازه به خانواده‌اش داده شد.

خاطره زیاد است از رشادت‌ها، ایثارها و جان‌فشانی‌ها. دوستان کتاب‌های زیادی نوشته‌اند. دوستانی که در اسارت بودند، خانم‌هایی که در اسارت بودند خاطراتی گفتند. همه‌ی آن زیبایی است. نمی‌خواهم بگویم جنگ خوب است. جنگ چیز بدی است. الان شما در اوکراین را ببینید. خب در این اوکراین، جنگ جز ویرانی چه حاصلی داشته؟ در طول این مدتی که جنگ انجام شده چقدر کشته دادند؟ ولی ویرانی بیشتر از کشته‌ها است. چه قدر آواره شدند و آسیب‌های اجتماعی دیده شده؟

چرا امام حسن صلح کرد؟ علتش چیست؟ مصلحت جامعه. ما باید همیشه مصلحت را در نظر بگیریم، ولی یک جاهایی که واقعاً دشمن می‌خواهد به ما ضربه بزند، می‌خواهد خاکمان، دینمان، ناموسمان را بگیرد، این اجازه را نمی‌دهیم.

ما تا می‌توانیم باید با درایت و با منطق پیش برویم. خود پیامبر خدا تمایلی به جنگ نداشت. به امیرالمومنین سه جنگ را تحمیل کردند: جمل، صفین و نهروان. همیشه اشک می‌ریخت و می‌گفت چرا مسلمان باید مسلمان را بکشد؟ همیشه می‌گفت دل من از منافقین و افراد دو رو پر است. از کافران و مشرکان من ضربه نخوردم، از این آدم‌های منافق بیشتر ضربه خوردم، از این مقدس‌مآب‌ها، از این‌هایی که شب‌زنده‌داری می‌کنند ولی شب‌زنده‌داریشان برای رضای خدا نیست. چرا امام حسن صلح کرد؟ علتش چیست؟ مصلحت جامعه. ما باید همیشه مصلحت را در نظر بگیریم، ولی یک جاهایی که واقعاً دشمن می‌خواهد به ما ضربه بزند، می‌خواهد خاکمان،

دینمان، ناموسمان را بگیرد، این اجازه را نمی‌دهیم. تا پای جان می‌جنگیم، فرزندانمان را می‌فرستیم برای جنگ، برای دین، برای ناموس، کشته بشوند. چون تاریخ ایران تاریخ شجاعت، رشادت و از خودگذشتی است. افراد

شاخصی در این تاریخ ایران وجود داشته‌اند. شما تاریخ را بررسی کنید. در تاریخ ایران به ما تجاوز کردند. ما به هیچ کشوری تجاوز نکردیم. مغول‌ها، اسکندر، رومی‌ها و عرب‌ها همه به کشور ما حمله کردند. آیا ایران به کشوری حمله کرده‌است؟ این نشان می‌دهد که ایران همیشه از خاکش، از ناموسش، از دینش و از حاکمیتش حمایت می‌کند. جنگ، جنگ است ولی در جهت عزت و در جهت شرف میهن و دین است. همان‌طوری که بنیان‌گذار انقلاب فرموده‌است که جنگ، جنگ است و عزت و شرف میهن و دین ما در گرو همین مورد است، جنگی که به ما تحمیل شد. ما متجاوز نبودیم، ما از کیان و دین خودمان دفاع کردیم و با افتخار از این جنگ تحمیلی بیرون آمدیم.



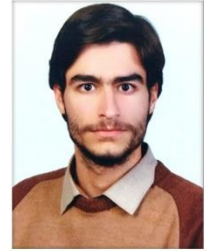
انشالله که توانسته باشم به این سوالات شما پاسخی داده باشم. ولی این سوالات شما بیشتر جای بحث دارد. خب باید موشکافی بشود و خیلی مسائل باز شود. در دفاع مقدس ما جاهایی اشتباهاتی داشتیم. جاهایی

اشتباهات ما کم بود ولی در عملکرد ما جاهای خوب زیاد بود. عنایت‌های باری تعالی در این دفاع مقدس تاثیرگذار بود، به خصوص ائمه اطهار. چون همه‌ی ما عملیات‌ها را با نیت خالصانه با نام ائمه پیش می‌بردیم. در آن مسائل سیاسی خیلی کم بود. در پشت جبهه بود، ولی در خود جبهه‌ها نه. بین سیاست‌مدران و نظامیون اختلافات و دعواهایی بود در بحث ادامه جنگ که کجاها عملیات بشود، کجاها امکانات داده شود. بین دولت و نظامیون یک مقدار بحث‌هایی بود. بحث ترابری، لجستیک، بحث حمایت و بحث امکانات مادی که باید جنگ ادامه پیدا می‌کرد، چون اگر پول و امکانات و تفنگ و فشنگ نباشد ما نمی‌توانستیم ادامه بدهیم و عوامل مختلفی که تأثیرگذار و شکل‌دهنده‌ی این جنگ بود بیشتر بیرونی بود تا داخلی. جنگ را به ما تحمیل کردند، ما شروع‌کننده‌ی جنگ نبودیم، آن‌ها شروع‌کننده جنگ بودند. تاریخ با اسنادی که موجود است نشان‌گر این است که ما اصلاً در این خصوص تمایلی به جنگ نداشتیم، جنگ را به ما تحمیل کردند.

برایتان آرزوی موفقیت دارم، انشالله که پیروز و موفق باشید و امیدوارم توانسته باشم با زبان الکنم پاسخی داده باشم.

از «عهد»

تا «قتال»



(بازخوانی آیات آغازین سوره‌ی توبه)
به یاد نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی

* علی عبداللّهی - پژوهشگر

یکی از موضوعاتی که در فقه اسلامی (شیعی و سنی) مطرح شده، «جهاد ابتدائی» است. جهاد ابتدائی به جنگی گفته می‌شود که پس از فراخواندن غیرمسلمانان به اسلام، و نپذیرفتن اسلام از سوی آن‌ها، میان مسلمانان و غیرمسلمانان رخ می‌دهد. البته اگر آن غیرمسلمانان از اهل کتاب (یهود، نصاری و مجوس) باشند، می‌توانند از قتال یا قبول اسلام بپرهیزند و به مسلمانان «جزیه» بپردازند. چنین ارفاقی در حق غیرمسلمانانی که از اهل کتاب نیستند، وجود ندارد و آن‌ها، یا باید اسلام را بپذیرند، یا کارزار با مسلمانان را. اهل کتاب نیز اگر نه اسلام را بپذیرند، نه جزیه را، باید خود را برای قتال با مسلمانان آماده کنند.

آیات آغازین سوره‌ی توبه، از آیاتی است که «وجوب» جهاد ابتدائی از آن‌ها استنباط شده. در این مجال می‌کوشم که این آیات را به طور مختصر بررسی کنم و مراد آن‌ها را بکاوم. در ضمن بحث، به آیات دیگر قرآن نیز نیم‌نگاهی خواهم افکند و از آن‌ها برای ایضاح معنای آیات مد نظر، بهره خواهم گرفت.

آیات آغازین سوره‌ی توبه، از آیاتی است که «وجوب» جهاد ابتدائی از آن‌ها استنباط شده. در این مجال می‌کوشم که این آیات را به طور مختصر بررسی کنم و مراد آن‌ها را بکاوم. در ضمن بحث، به آیات دیگر قرآن نیز نیم‌نگاهی خواهم افکند و از آن‌ها برای ایضاح معنای آیات مد نظر، بهره خواهم گرفت.

سوره‌ی توبه، در مصحف عثمانی، سوره‌ی نهم است. سوره‌ای که پس از سوره‌ی «انفال»، و پیش از سوره‌ی «یونس» قرار گرفته و بر ۱۲۹ آیه مشتمل است. در آغاز این سوره، عبارت شریفه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نیامده که علت محتمل آن را خواهم گفت. متن آیات آغازین این سوره چنین است:

بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا
أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ
الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ
مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ أَلِيمٍ (۳) إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا
شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۴)

[این،] برائتی ست از جانب خدا و رسول‌اش، خطاب به مشرکانی که با آن‌ها پیمان بستید: (۱) پس چهار ماه در این سرزمین رفت‌وآمد کنید و بدانید که شما خدا را به درماندگی نمی‌افکنید و خدا خوارکننده‌ی حق‌پوشان است (۲) و [این،] اعلامی ست از جانب خدا و رسول‌اش، خطاب به مردم، در «روز حج اکبر»؛ که خدا و رسول‌اش از مشرکان بیزارند. پس اگر برگردید، قطعاً برای شما به‌تر است، و اگر پشت کنید، بدانید که شما خدا را به درماندگی نمی‌افکنید. و حق‌پوشان به عذابی دردناک نوید بده (۳) مگر مشرکانی که با آن‌ها پیمان بستید و چیزی از [پیمان] شما نمی‌کاهند و علیه شما از کسی پشت‌بانی نمی‌کنند. پیمان ایشان را، تا زمان پایان آن، پاس بدارید. بی‌گمان خدا پارسایان را دوست دارد (۴)

برای فهم صحیح هر کلامی باید به زمینه و زمانه‌ای که آن گفته، ناظر به آن، و در واکنش به آن، شکل گرفته، رجوع کرد. بر این پایه، برای فهم صحیح آیاتی که آمد، نظر داشت به روایاتی که درباره‌ی سبب نزول آن‌ها وارد شده، ضروری است. اما حتی بدون لحاظ آن روایات، چیزی که از همین آیات استنباط می‌شود، این است که مشرکان دو دسته بودند: یکی، آن‌ها که به عهده‌های خود با مسلمانان پای‌بندی نداشتند و به کسانی که علیه ایشان فعالیت می‌کردند، یاری می‌رساندند؛

و دیگری، آن‌ها که به عهدهای خود وفادار بودند (لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا) و از کسانی که علیه مسلمانان اقداماتی انجام می‌دادند، پشت‌بانی نمی‌کردند (لَمْ يُظَاهَرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا).

در آیات مذکور، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دسته‌ی نخست برائت می‌جوید و در واکنش به عهدشکنی و هم‌دستی آن‌ها با یک‌دیگر، عهدهای گذشته را لغو، و با آنان اتمام حجت می‌کند و خود را به هیچ عهدی با ایشان ملتزم نمی‌داند. اما در قبال دسته‌ی دوم، اعلام می‌دارد که به عهدهای پیشین خود با آن‌ها، کماکان و تا پایان زمان عهد، وفادار و پای‌بند است.

گفتنی‌ست که ایشان، علی‌رغم تعیین مهلت چهارماهه برای دسته‌ی نخست، راه را بر اصلاح آن‌ها بسته نمی‌داند و می‌گوید که اگر آنان به عهد سابق برگردند، ایشان نیز چنین خواهد کرد (فَإِنْ تَبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ) (بعضی از مفسران، توبه‌ی مذکور را «توبه از کفر یا شرک» دانسته‌اند. ولی با توجه به سیاق آیات، «رجوع به عهد سابق» معنای مناسب‌تری به نظر می‌رسد؛ چه، ایشان قبلاً مؤمن، مسلمان یا موحد نبودند که توبه کنند و به وضع پیشین خود برگردند).

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾ وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

و هنگامی که ماه‌های حرام به پایان رسید، هر جا مشرکان [عهدشکن] را یافتید، بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در هر کمین‌گاهی به کمین آن‌ها بنشینید. و اگر توبه کردند و نماز بر پا داشتند و زکات پرداختند، راهشان را باز بگذارید. بی‌گمان خدا خطاپوش و بخشاینده است (۵) و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، به او پناه بده تا کلام خدا را بشنود؛ سپس او را به جای امن‌اش برسان؛ این به خاطر آن است که آن‌ها قومی ناآگاه‌اند (۶)

آیهی پنجم به آیهی «سيف» (: شمشير) مشهور است. اين آیه می گوید که پس از اتمام ماههای حرام، هر جا مشرکانی را يافتيد (حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) که عهد خود را شکسته اند و به ديگران، عليه مسلمانان، ياری رسانده اند، آنها بکشيد (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ)، بگيريد (خُذُوهُمْ)، محاصره کنید (وَ احْصُرُوهُمْ) و به کمين شان بنشينيد (اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ). ممکن است اين پرسش پيش آيد که مگر لفظ «المُشْرِكِينَ»، مطلق نيست و «هر» مشرکی را دربر نمی گيرد؟ پس چرا گفته شد: «مشرکانی... که عهد خود را شکسته اند و به ديگران، عليه مسلمانان، ياری رسانده اند»؟

با اندکی درنگ، پاسخ پرسش مهمّ فوق را می توان دريافت. در آیهی ۴ گفته شده بود که «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ»: «مگر مشرکانی که با آنها پيمان بستيد و چیزی از [پيمان] شما نمی کاهند و عليه شما از کسی پشتبانی نمی کنند. پيمان ايشان را، تا زمان پايان آن، پاس بداريد». بناء بر اين آیه، پيامبر (صلی الله عليه و آله) مجاز نيست که عهد چنين مشرکانی را نقض کند و بايد تا زمان پايان اش به آن پای بند بماند. از اين رو، برای به دست دادن استنباطی منسجم از اين آیات، بايد مشرکان يادشده در آیهی ۵ را «مشرکان عهدشکن و هم دست» دانست، نه همهی مشرکان. به عبارت ديگر، الف و لام در «المُشْرِكِينَ»، «عهدي» است و بر مشرکان معهود مشافهان، که از ویژگی های خاصی برخوردارند، دلالت دارد. نکتهی مهم، اين است که سبب چنين واکنش هایی در برابر ايشان، «باور» آنها (: شرک) نيست و «رفتار» آنان (: عهدشکنی و هم دستي) است.

آیهی ۶ می گوید که اگر مشرکی از تو پناه خواست، به او پناه بده تا کلام خدا را بشنود (وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ). با توجه به آیهی پيش، اين جمله مشرکان عهدشکن و هم دست را نیز دربر می گيرد. اگر آنان از مسلمانان امان بخواهند، مسلمانان موظف اند که فضایی امن برای ايشان فراهم آورند تا کلام خدا را بشنوند. و اين امنيت بايد پس از شنيدن کلام خدا، و تا رسيدن آنها به پناه گاه شان، ادامه يابد (ثُمَّ أَبْلِغُهُ مَأْمَنَهُ).

تعلیل پایان آیه درخور درنگ است: (ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ). تأمین امنیت آن‌ها به خاطر این است که آنان از کلام خدا چیزی نمی‌دانند و اگر از آن دانشی به دست آورند، آن را می‌پذیرند یا، دست‌کم، دشمنی‌شان رنگ می‌بازد. بناء بر این، می‌توان چنین انگاشت که قتال با مشرکان عهدشکن و هم‌دست، اقدامی از روی ناچاری است و وضع مطلوب، ابلاغ سخن خداوند به آن‌ها و ایجاد موقعیتی امن برای ایشان است تا آن کلام را بشنوند و در آن بیندیشند. جالب توجه است که این آیه بر «تحمیل» کلام خدا به مشرکی که امان خواسته، دلالت ندارد. او می‌تواند کلام خدا را بشنود و نپذیرد و، تحت‌الحفظ، به مأمانش رسانده شود.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨﴾ اشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَن سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩﴾ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴿١٠﴾ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنَفَصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١١﴾ وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴿١٢﴾

چگونه مشرکان پیمانی نزد خدا و رسول‌اش داشته باشند؟ مگر کسانی که نزدیک مسجدالحرام با آن‌ها پیمان بستید. تا هنگامی که با شما استوارند، شما نیز با آنان استوار باشید. بی‌گمان خدا پارسایان را دوست دارد (۷) چگونه...؟ در حالی که اگر بر شما غلبه یابند، در قبال‌تان پی‌وند و پیمانی پاس نمی‌دارند. با زبان‌شان شما را راضی می‌کنند، در حالی که دل‌هایشان ابا دارد. و بیشتر آن‌ها فاسق‌اند (۸) آیات خدا را به بهای اندکی فروختند و [مردم را] از راه او بازداشتند. به‌راستی بد بود کاری که می‌کردند (۹) در قبال هیچ مؤمنی، پی‌وند و پیمانی پاس نمی‌دارند، و آنان‌اند که متجاوزند (۱۰) [با این همه،] اگر توبه کردند و نماز بر پا داشتند و زکات پرداختند،

در دین برادر شما هستند. و این آیات را برای آگاهان توضیح می‌دهیم (۱۱) و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان‌شان شکستند و در دین‌تان طعن زدند، با پیش‌وایان حق پوشی بکنید. بی‌گمان آنان پیمانی ندارند. باشد که از پیمان‌شکنی [دست بردارند].

این آیات دوباره موضوع «عهد» را به میان می‌آورند و به روشنی می‌گویند که علت تغییر رفتار مسلمانان با بعضی از مشرکان چه بوده است. بعضی از آنها چنین‌اند که اگر بر مسلمانان چیرگی یابند، نه پی‌وند خویشاوندی را پاس می‌دارند (لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا) و نه به قراردادی وفادار می‌مانند (وَلَا ذِمَّةً). آنان قابل‌اعتماد نیستند و همواره محتمل است که دروغ بگویند و فریب بدهند (يُرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ). دیگران را از ایمان آوردن باز می‌دارند (: ایمان‌نیآوردن را بر آنها «تحمیل» می‌کنند) (فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِهِ). و در آیه ۱۲ به صراحت می‌گوید که چنین مشرکانی متجاوزند (أُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ). در کارزار با آنها باید بزرگان‌شان را هدف اصلی قرار داد (فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ) (قبلاً گفته شد که بیش‌تر آنها نادان و -تبعاً- پی‌رو هستند). جالب توجه است که پیکار با ایشان به قصد ریشه‌کن کردن آنان نیست؛ بل که به جهت مهار و واداشتن آنها به ترک رویه‌ی سابق است (لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ). اگر مشرکانی واجد اوصاف گفته‌شده نباشند، مسلمانان باید به عهد خود با آنان پای‌بند بمانند (إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ). وفاداری با مشرکان وفادار، از مصادیق «تقوا» است (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ).

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَعُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَ اللَّهَ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يَخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾ وَ يَذْهَبَ غِيظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٥﴾

آیا نمی‌جنگید با قومی که سوگندهای خود را شکستند و برای بیرون راندن رسول کوشیدند و آنان بودند که نخستین بار [کارزار یا عهدشکنی را] با شما شروع کردند؟ آیا از آن‌ها می‌ترسید؟ اگر مؤمن‌اید، خداوند سزاوارتر

است که از او بترسید (۱۳) با آنان بجنگید تا خداوند به دست شما عذاب‌شان دهد و خوارشان کند و بر آن‌ها پیروزی‌تان بخشد و سینه‌های قومی مؤمن را درمان نماید (۱۴) و خشم دل‌هایشان را ببرد. و خدا به سوی هر کس که بخواهد، برمی‌گردد و خدا دانا و حکیم است (۱۵)

در این آیات نیز موضوع پیمان‌شکنی مطرح است. آن‌چه تازگی دارد، اشاره به دو سبب دیگر برای پیکار با مشرکان عهدشکن و هم‌دست است: یکی، آواره کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دیار خویش (هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ)؛ و دیگری، آغاز جنگ یا عهدشکنی با مسلمانان (هَمُّ بَدْءِ وَكُمِ أَوَّلَ مَرَّةٍ). در آیات دیگری نیز گفته شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) «به‌ناچار» مکه را ترک کرده، و از آن «اخراج» شده بود:

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا: «و نزدیک بود که تو را از این سرزمین برکنند تا از آن جا آواره‌ات کنند. و اگر چنین می‌شد، پس از تو، جز اندکی، نمی‌پاییدند» (اسراء: ۷۶).

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ: «و چنین بود که حق‌پوشان برای‌ات نقشه می‌کشیدند تا تو را به بند بکشند یا بکشند یا آواره کنند. و آن‌ها مکر می‌ورزیدند و خدا هم مکر می‌ورزید. و خدا به‌ترین چاره‌ساز است» (انفال: ۳۰).

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بَجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: «اگر او [پیامبر (صلی الله علیه و آله)] را یاری نمی‌دهید، قطعاً خدا یاری‌اش داد، هنگامی که حق‌پوشان آواره‌اش کردند: دومین نفر از آن دو تن بود، آن‌گاه که در غار بودند. وقتی که به همراه‌اش می‌گفت: غم مخور؛ بی‌گمان خدا با ماست.

پس خدا آرامش خود را بر او فرورستاد و با لشکریایی از او پشتبانی کرد که آن‌ها را نمی‌دیدید و کلمه‌ی حق‌پوشان را پست‌ترین قرار داد. و کلمه‌ی خداست که والاترین است و خدا عزیز و حکیم است» (توبه: ۴۰).

این آیات به روشنی می‌گویند که اقامت پیام‌بر (صلی الله علیه و آله) در مکه با انواع خطرها و محدودیت‌ها همراه بود و ایشان در نهایت مجبور شد که خانه و زادگاه خود را ترک، و به یثرب «فرار» کند. اگر ایشان از مکه بیرون نمی‌رفت، به احتمال قریب به یقین، به دست قریش به قتل می‌رسید. پس از ورود به یثرب آن خطرها و محدودیت‌ها پایان نیافت و ایشان در آن‌جا نیز از سوی منافقان تحت فشار و آزار بود و چند بار در معرض قتل غافل‌گیرانه (: ترور) قرار گرفت. درباره‌ی آغاز پیمان‌شکنی از سوی مشرکان، در همین آیات به مواردی اشاره شد. آیات دیگری بر آغاز درگیری‌های مسلحانه از سوی آن‌ها دلالت دارند:

و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿١٩٠﴾ وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿١٩١﴾ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٩٢﴾ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١٩٣﴾ الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٩٤﴾ (بقره)

و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید؛ و تجاوز نکنید. بی‌گمان خدا متجاوزان را دوست ندارد (۱۹۰) و آن‌ها را، هر جا یافتید، بکشید، و از جایی که شما را بیرون کردند، بیرون کنید. و «آشوب» از «قتل» بدتر است. و نزدیک مسجدالحرام با آنان نجنگید؛ مگر وقتی که با شما در آن‌جا بجنگند. پس اگر با شما جنگیدند، آن‌ها را بکشید. کیفر حق‌پوشان همین است (۱۹۱) و اگر دست برداشتند، البته خدا خطاپوش و بخشاینده است (۱۹۲) و با آنان بجنگید، تا زمانی که آشوبی نباشد و دین از آن خداوند باشد. و اگر دست برداشتند، دشمنی روا نیست، مگر با

ستم‌گران (۱۹۳) ماه حرام در برابر ماه حرام است و حرمت‌ها قصاص دارد. از این رو، بر هر کس که بر شما تعدی کرد، به همان گونه که بر شما تعدی کرده، تعدی کنید. و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با پارسایان است (۱۹۴)

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿٣٨﴾ أُوذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْتِنَهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتِ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤١﴾ (حج)

بی‌گمان خدا از مؤمنان «دفاع» می‌کند. البته خدا هیچ خیانت‌پیشه‌ی حق‌پوشی را دوست ندارد (۳۸) به کسانی که با آنان جنگ می‌شود، اذن [دفاع] داده شد. چه، ایشان ستم دیده‌اند. و خدا قطعاً بر یاری کردن آنها تواناست (۳۹) همان کسانی که از دیارشان به‌ناحق بیرون رانده شدند. جز این نبود که می‌گفتند: پادشاه ما «الله» است. و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار یاد می‌شود، به‌سختی از میان می‌رفت و خدا حتماً کسی را که او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد. قطعاً خدا قوی و عزیز است (۴۰) همان کسانی که اگر در این سرزمین به آنها قدرت دهیم، نماز بر پا می‌دارند و زکات می‌پردازند و به کارهای پسندیده و امی‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند. و فرجام کارها از آن خداست (۴۱)

این آیات به‌روشنی می‌گویند که اقدام مسلمانان به قتال، در واکنش به جنگ‌افروزی مهاجمان بوده است. هم‌چنین، به‌تأکید، بیان می‌دارند که مسلمانان باید از «تعدی‌مازاد» بر مهاجمان بپرهیزند و هر گاه ایشان از هجوم دست کشیدند، آنان نیز دست بکشند. جالب توجه است که برخورد مشرکان مهاجم با مسلمانان، که به رها کردن دیار از سوی آنها انجامید، بر اساس «باور» ایشان به ربوبیت الله بود، نه در واکنش به یک «اقدام» مسلحانه و جنگ‌طلبانه از سوی آنان.

مسلمانان «مظلوم» بودند.

آیتی مهم در کتاب کریم هست که به آن کم‌تر توجه شده. سیاقی که آن آیه در آن آمده، این است:

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَركَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَنْ يُضِلُّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿٨٨﴾ وَ دُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا ﴿٨٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمِ بَيْنِكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءَكُمْ حَصْرَتٌ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿٩٠﴾ سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلٌّ مَا رَدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أَركَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ وَ يَكْفُؤْا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَوْلِيَّكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿٩١﴾ (نساء)

پس شما را چه شده که درباره‌ی منافقان دو دسته شده‌اید؟ حال آن که خدا آنان را به خاطر دست‌آوردشان واژگون کرده. آیا می‌خواهید کسی را به راه آورید که خدا بی‌راه‌اش گذاشته؟ و هرگز برای کسی که خدا او را در بی‌راهی رها کرده، راهی نمی‌یابی (۸۸) خوش دارند، همان‌طور که خودشان حق‌پوشی کرده‌اند، شما نیز حق‌پوشی کنید، تا با یک‌دیگر همانند شوید. پس کسی از آن‌ها را به دوستی نگیرید، تا وقتی که در راه خدا هجرت کنند. و اگر پشت کردند، آنان را هر جا یافتید، بگیرید و بکشید. و از ایشان یار و یآوری نگیرید (۸۹) مگر کسانی که با قومی پی‌وند دارند که میان شما و آن‌ها پیمانی هست؛ یا آن [کسانی] که نزد شما آمدند، در حالی که سینه‌هایشان از جنگیدن با شما یا قوم‌شان تنگ بود. و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را بر شما چیرگی می‌داد و حتماً با شما می‌جنگیدند. پس اگر از شما کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و از در صلح درآمدند، خدا شما را بر آنان راهی [برای جنگ یا سلطه] قرار نداده است (۹۰) دسته‌ی

دیگری را خواهید یافت که می‌خواهند هم از شما در امان باشند، هم از قوم‌شان. هر بار که به «آشوب» برگردانده شدند، در آن فروافتادند. پس اگر از شما کناره نگرفتند و با شما از در صلح درنیامدند و دست‌ان‌شان را بازداشتند، آن‌ها را هر جا یافتید، بگیرید و بکشید. و آنان‌اند که برای شما بر ایشان چیرگی آشکاری قرار دادیم (۹۱)

این آیات نیز ارزش «صلح» و «عهد» را بیان می‌دارند. نکته‌ی جالب توجه، در آیه‌ی ۹۰ است: «فَإِنْ اعْتَزَلُواكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا». کناره‌گیری و صلح‌پذیری، عاملی است که مسلمانان را از کارزار بازمی‌دارد و آن‌ها مجاز نیستند که با کناره‌گیران و صلح‌پذیران جنگ را بیاغازند. و این چیست، جز نفی «جهاد ابتدائی»؟ قرآن در همان سیاق، از حرمت خون کسانی که با مسلمانان در پیمان‌اند، سخن گفته، و ارزش «پیمان» را با ارزش «ایمان» برابر انگاشته، و دیه‌ی مؤمنان و «کافران هم‌پیمان» را یکسان دانسته است (نساء: ۹۲). بر اساس آیه‌ی ۹۰، قاعده‌ی «نفی سبیل»، قاعده‌ای دوسویه است و فقط به سود مسلمانان نیست. نه تنها کافران نباید بر مسلمانان سلطه یابند، بل که مسلمانان نیز نباید بر کافران سلطه یابند. این موضوع در فقه اسلامی مغفول مانده است.



به سوره‌ی توبه برگردیم. آیات ۱۵ تا ۲۸ به موضوع مورد بحث ربط ندارند. چند آیه‌ی دیگر هستند که درخور درنگ‌اند:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٢٩﴾ ... يَرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٣٢﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

با کسانی از اهل کتاب که به خداوند و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و چیزی را که خدا و فرستاده‌اش حرام داشته‌اند، حرام نمی‌دارند و به دین راستین التزام نمی‌ورزند، بجنگید؛ تا زمانی که به دست خود، خاک‌سارانه، جزیه بپردازند (۲۹) ... می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند؛ و خداوند جز این نمی‌خواهد که نورش را کمال بخشد؛ هرچند حق پوشان نپسندند (۳۲) اوست که فرستاده‌اش را با رهنمود و دین راستین فرستاد تا او را بر همه‌ی دین‌ها چیرگی دهد؛ هرچند مشرکان نپسندند (۳۳)

این آیات می‌گویند که باید با «همه» یا «بعضی از» اهل کتاب جنگ شود. سبب این تردید، شک در «بیانیّه» یا «تبعیضیه» بودن حرف «مِن» در عبارت «مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» است. اگر این حرف، **بیانیّه** دانسته شود، این عبارت جنبه‌ی عام می‌یابد و اوصافی که پیش از آن آمده، ویژگی‌های همه‌ی اهل کتاب را **تبیین** می‌کند؛ در نتیجه، باید با همه‌ی آنها قتال کرد. اما اگر این حرف، **تبعیضیه** دانسته شود، این عبارت از وجهی خاص برخوردار است و قتال با **کسانی از** اهل کتاب را مجاز می‌داند که اوصاف گفته‌شده را داشته باشند. در این تلقی، ممکن است که کسانی از اهل کتاب، اوصاف گفته‌شده را نداشته باشند؛ در نتیجه، قتال با آن دسته جایز نیست. نظر به آیات دیگر قرآن، روشن می‌دارد که «تبعیضیه» دانستن «مِن» در این آیه صحیح به نظر می‌رسد:

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ
بِدِينَارٍ لَأَيُّدَّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي
الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ بَلَى مَنْ أَوْفَى
بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا
أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٧﴾ (آل عمران)

و از اهل کتاب کسی هست که اگر او را بر مال فراوانی امین شمردی، آن را به تو برمی گرداند. و نیز
از آنان کسی هست که اگر او را بر یک دینار امین شمردی، آن را به تو بر نمی گرداند، مگر آن که
پیوسته بر سر او بایستی. این به خاطر آن است که آن ها گفتند: در قبال «امیان» علیه ما راهی
نیست. و آگاهانه بر خدا دروغ می بندند (۷۵) آری، هر کس که به عهدش وفا کند و پارسایی
بورزد، قطعاً خدا پارسایان را دوست دارد (۷۶) بی گمان کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود
را به بهای ناچیزی می فروشند، در آخرت بهره ای ندارند و خدا در روز قیامت با آن ها سخن
نمی گوید و به ایشان نمی نگرد و آنان را پاک نمی کند و عذابی دردناک دارند (۷۷)

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾ يُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنْ
الصَّالِحِينَ ﴿١١٤﴾ وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾ (آل عمران)

[اهل کتاب] یکسان نیستند. از اهل کتاب، گروهی به پا می خیزند، آیات خدا را در لحظات شب
می خوانند، در حالی که سر به سجده می گذارند (۱۱۳) به خدا و روز بازپسین ایمان می آورند و
به کار پسندیده و امی دارند و از کار ناپسند باز می دارند و در انجام کارهای خیر می شتابند و آنان
از صالحان اند (۱۱۴) و هیچ کار نیکی که انجام می دهند، هرگز نادیده گرفته نمی شود و خدا به
پارسایان داناست (۱۱۵)

این آیات به روشنی می‌گویند که اهل کتاب یک‌سان نیستند و بعضی از آنها مؤمن، عابد و امانت‌دارند و به انجام کارهای نیک، آمر و عامل‌اند. این آیات، انصاف را در حق ایشان رعایت می‌کنند و همه‌شان را به یک چوب

نمی‌رانند. بناء بر این، می‌توان نتیجه گرفت که «من» در آیه‌ی مورد بحث از سوره‌ی توبه، «تبعیضیه» است و به کارزار با همه‌ی اهل کتاب، فرمان نمی‌دهد. پیکار با کسانی از آنها مجاز است که متجاوز و عهدشکن، یا با چنین کسانی هم‌دست، باشند. در این تلقی، می‌توان «جزیه» را «کیفر» کارهای آنان دانست، نه چیزی از قبیل مالیات یا خمس و زکات مسلمانان. جالب توجه است که در گذر تاریخ، رفتار بعضی از مسلمانان با غیرمسلمانان (و حتی مسلمانانی که با آنها مذهب مشترک نداشتند)، مانند رفتاری شد که اهل کتاب با امیان داشتند: لیسَ عَلینا فی الْأُمّیینَ سَبیلٌ (آل عمران: ۷۵). فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصَارِ.

در آیه‌ی ۳۲ می‌گوید که دسته‌ای از اهل کتاب می‌خواهند دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از میان ببرند (یُریدونَ أَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ)؛ ولی خدا می‌خواهد که این دعوت استواری یابد (یَأَبَیَ اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ). و فرمان‌هایی که در آیات قبل گفته شد، همه، در جهت صیانت از آن است. درباره‌ی آیه‌ی ۳۳، سخن بسیار است و مجال اندک. لذا مراد آن را نمی‌کاوم.

درنگ مختصری در آیات آغازین سوره‌ی توبه نشان می‌دهد که این آیات در واکنش به موقعیتی ویژه، و درباره‌ی مشرکانی خاص، نزول یافتند. مشرکانی که چند صفت مهم داشتند: پیمان‌هایی را که با مسلمانان بستند، شکستند؛ به کسانی که علیه مسلمانان فعال بودند، یاری رساندند؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) (و مسلمانان اهل مکه) را از دیار خود آواره کردند؛

به جمع‌بندی کلام خود می‌پردازم: درنگ مختصری در آیات آغازین سوره‌ی توبه نشان می‌دهد که این آیات در واکنش به موقعیتی ویژه، و درباره‌ی مشرکانی خاص، نزول یافتند. مشرکانی که چند صفت مهم

داشتند: پیمان‌هایی را که با مسلمانان بستند، شکستند؛ به کسانی که علیه مسلمانان فعال بودند، یاری رساندند؛ پیام‌بر (صلی الله علیه و آله) (و مسلمانان اهل مکه) را از دیار خود آواره کردند؛ پیمان‌شکنی و جنگ را با مسلمانان آغازیدند. بناء بر این، قتال با آن مشرکان به سبب انجام چنین کارهایی بود، نه صرفاً به خاطر باورهای شرک‌آمیز آن‌ها. آیات دیگر این سوره نشان می‌دهد که مسلمانان حتی به جنگ با چنین قیودی راغب نبودند، چه رسد به این که بخواهند ابتدائاً و با انگیزه‌ی دینی، خود را به زحمت کارزار با آن‌ها بیندازند. حتی اگر کسی سوره‌ی توبه را آخرین سوره‌ی نازل‌شده بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بداند، و لذا همه‌ی آیات مقید سوره‌های پیش از آن را منسوخ به حساب آورد، آیه‌ی ۳۶ همین سوره بیان می‌دارد که «قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً: همگی با مشرکان قتال کنید؛ همان‌طور که آن‌ها همگی با شما قتال می‌کنند». بر این اساس نیز قتال با مشرکانی که با مسلمانان قتال نمی‌کنند، وجهی ندارد.

گمان می‌رود، چنین تفسیری را از این آیات در میان مسلمانان رواج دادند تا به فتوحات و غارات خلفاء مشروعیت ببخشند. چنین کردند تا مسلمانان انجام آن کارها را عمل به قرآن بدانند و به سبب قداستی که برای این کتاب قائل بودند، به آن‌ها اعتراض نکنند. حتی گمان می‌رود که حذف «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از ابتداء این سوره نیز به جهت تحکیم چنین استنباطی بوده است. کسی که به دنبال کشتن همه‌ی مشرکان، یا تحمیل کردن اسلام بر آنان، یا جزیه‌گرفتن از اهل کتاب است، کلام خود را با ذکر رحمت خدا شروع نمی‌کند؛ ولی اگر از پای‌بندی به پیمان و دفاع از آوارگان و جنگ‌زدگان سخن می‌گوید، چرا آن را با ذکر رحمت خدا نیاغازد؟

در پایان، مطالعه‌ی کتب و لینک‌های زیر را پیش‌نهاد می‌کنم:

- ◆ «جهاد در اسلام»، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، چاپ دوم، تهران: ۱۳۸۶، نشر نی.
- ◆ «جهاد در فقه معاصر شیعه: دفتر اول»، محمد سرورش محلاتی، چاپ اول، تهران: ۱۳۹۶، انتشارات میراث اهل قلم.
- ◆ «کتاب الجهاد: تقریر مباحث سیدمحمدحسین فضل‌الله»، سیدعلی فضل‌الله، چاپ دوم، بیروت: ۱۴۱۸ق، دار الملائک.

بازخوانی زمینه‌محور - متن‌محور آیات آغازین سوره‌ی توبه در مسئله‌ی جهاد ابتدائی

بررسی تاریخی جهاد ابتدائی در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

بررسی ادله‌ی قرآنی جهاد ابتدائی

قرآن و مشروعیت جهاد ابتدائی

بوی خوش آشنایی روایت یک بازدید

* آنا کاظمی - دانش‌آموز

کنار یک‌دیگر قدم می‌زدیم. منظره‌ای ساده و دل‌گیر روبه‌روی ما بود: تعدادی چادر سیاه‌خاکی در حال حرکت، مردانی با لباس‌های خاکی، صدای نوحه‌ای از رادیویی به‌خاک‌نشسته، نور، گرما، خاک. هر قدر جلوتر می‌رفتیم، تکرار همین تکراری‌ها بود؛ نه چیزی بیشتر، نه کم‌تر. تا این که هم‌سفر، صحبت را آغاز کرد.

اهل گذشته نبود؛ اما چیزهای زیادی از آن می‌دانست. روی خاک کانال کمیل برایم از هویزه و طلایه و شلمچه سخن می‌گفت. از آن‌هایی می‌گفت که برین خاک گام نهاده‌اند، استوار پیش رفتند و با تنی زخمی برگشتند. آن‌هایی که به حرمت آب آمیخته با اشکی که پشت‌شان ریخته بودند، برگشتند. و از کسانی که با بلیطی یک‌طرفه، شادمان و سبک‌بار، از آن‌جا گذشتند و به سوی بی‌سو پر کشیدند و زیر لب می‌خواندند که «لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» [یونس: ۶۲]. از آن‌چه می‌خواستند، از راه‌شان می‌پرسیدم؛ آرام‌آرام برایم از حقیقتی می‌گفت. چشم‌هایم را بستم و به فهمیدن ادامه دادم. کم‌کم صدای گام‌ها بالا گرفت؛ صدای گفت‌وگو، خنده‌ها و ذکرهای مردانی که نه غم‌گین بودند، نه می‌ترسیدند؛ با این که می‌دانستند در منبع و مولد تمام غم‌ها و ترس‌ها قرار دارند. انگار همه می‌دانستند که چه کسی هستند و به کجا می‌روند. آن‌ها «مقدس» نبودند؛ اما فرقی بود میان آن‌ها و تمام این دشت خون و بلا.

لحظه‌ی بعد، برایم از خاک‌های مزاحم خبری نبود. حالا می‌شد با آن خاک طهارت کرد. حالا «آشنایی» بود، میان من و همه‌ی آن خاک‌ها. و گویی از آن آدم‌ها بر تمام ذرات آن‌جا نشانی بود. خستگی‌ای که بر تن‌ام باقی مانده بود، نگاه خالی از آشنایی‌ام، دوری‌ام از گذشته، همه و همه را با آن خاک شستم.

اما کاش همیشه کسانی مثل هم‌سفرم بودند؛ کسانی که من و «من»‌های بسیاری چون من را بشناسند. کسانی که سؤال‌های بی‌پایان ذهن‌مان را با مهر تقدس خاموش نکنند. هم‌راهانی که «دوست» ما باشند. بدون نیاز به هیچ، و به‌دور از هر قصه‌پردازی و بزرگ‌نمایی، از آشنایان دورافتاده‌مان بگویند، تا «اصل» خود را در آغوش بگیریم.

